

# تشریح عملکرد لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر در دو گزارش

## گزارش اول: پشتوانه عملیات بدر

## گزارش دوم: لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر

### گزارش اول

مجید نداف\*

#### مقدمه

بخشی از نوارها و صفحات دفترچه راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، اختصاص یافته است به بررسی شخصیت فرماندهان عملیاتی و خوی و منش و چگونگی زندگی و نحوه مدیریت آنها در جبهه و یگان مربوطه و حتی در میان یادداشت‌ها نکاتی پیرامون روابط خانوادگی و تاثیرات آن بر روحیه فرمانده و مجموعه یگان در حالات مختلف دیده می‌شود.

بطور کلی در ارتباط تنگاتنگ و صمیمی که میان راوی و فرمانده ایجاد می‌شد بسیاری از حالات و شاکله روحی و طبیعی وی با خلیات و روابط ثانوی که بنا به مصلحت‌های سازمانی و ماموریت شغلی بروز می‌کرد به راحتی تمیز داده می‌شد و معمولاً صحنه‌ها و شرایطی پیش می‌آمد که راوی خیلی ملموس و روشن فرمانده را بدون حجاب‌های معمولی سرشار از صداقت و اخلاص و بی‌ریا و از هر چیز گذشته و از خود بی‌خود مشاهده می‌کرد این حالات در تمامی موقعیت‌ها ممکن بود بروز کند چه زمانی که فرمانده پشت بی‌سیم، فریادگر علیه دشمن بود و یا در حمل تدارکات نظامی و سنگر سازی یار و مانوس بسیجیان می‌شد و یا در خط اول درگیری مددکار رزمنده تیربارچی و آرپی‌جی‌زن می‌گردید.

عملیات بدر یکی از تجلیگاه‌های بارز این مسائل بود. این عملیات که براساس شعار مقاومت پایه‌ریزی شد و انجام گرفت، فرماندهی این چنین، در تمام حرکات و سکناتشان چشم‌ها را به خود خیره ساختند و با جدیتی که حاصل تاکیدات حضرت امام سلام... علیه بود خواب راحت را بر چشمان خود حرام ساخته و در اوج آتش و درگیری‌های

خونین، خود را کانون مقاومت در صحنه قرار دادند.

از میان فرماندهان شهید این عملیات شخصیت شهید مهدی باکری از ویژگی‌های بارزی برخوردار است. بطور اختصار و گزیده برخی از ابعاد روحی این فرمانده شهید با استخراج از منابع در پیش روی قرار می‌گیرد.

بدیهی است از آنجا که هدف اصلی این مقاله صرفاً معرفی بخشی از منابع یکی از قسمت‌های مرکز می‌باشد، این مختصر همه آنچه درباره شهید بزرگوار باکری لازم به گفتن است، نیست زیرا پرداختن به زندگی و شهادت این عزیز شاید از محدوده دو، سه جلد کتاب نیز خارج است.

صبغة سیاسی اجتماعی و فرهنگی این شهید و حضور فعال او در مبارزات مردم مسلمان در کوران انقلاب و نیز مظلومیت و اخلاص او در جریان مسئولیت‌های متعدد اجرایی در استان آذربایجان غربی و سپس سیر عملکرد او در واحدهای عملیاتی، از چنان بار ارزشی برخوردار است که تصور آن به راحتی از عهده ادبیات و قلم بر نمی‌آید. مهدی در سال‌های آخر دبیرستان به خصوص با شهادت برادرش علی که در جریان مبارزه مسلحانه و مخفی، دستگیر شد و به اعدام محکوم گردیده بود وارد مبارزه شد. در واقع او در دوران تحصیلات متوسطه کاملاً در جریانات سیاسی روز قرار گرفته، تاثیر روحی ناشی از فقدان برادر بزرگش مانع از ادامه تحصیل او نگردید و در کنکور سراسری در رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تبریز قبول شد. با توجه به محیط حاکم بر دانشگاه او جدی‌تر از گذشته در جو سیاسی ضد رژیم شاهنشاهی قرار گرفت. او برادر کوچک‌تر خود حمید را نیز در مبارزه علیه رژیم سهیم ساخت، مدتی بعد حمید با هم‌فکری مهدی برای

تماس و هماهنگی با برادران مبارز و مسلمان، به خارج از کشور سفر کرد. او در سال های آخر دانشگاه توسط حمید مسلح به سلاح گرم شد و آمادگی کامل برای عملیات علیه رژیم را احراز کرد.

پس از فارغ التحصیل شدن به سربازی رفت و با صدور اعلامیه امام خمینی بر فرار سربازان از ارتش مهدی باونیفورم افسر وظیفه فرار کرد و به صورت مخفیانه به فعالیت ادامه داد. مهندس باکری بعد از انقلاب ضمن راه اندازی سپاه پاسداران ارومیه مدتی نیز به عنوان دادستان دادگاه انقلاب خدمت کرد. وی همزمان با خدمت در سپاه در سمت شهردار ارومیه ادای وظیفه می نمود. او مصادف با شروع جنگ تحمیلی ازدواج کرد و مهر همسرش را اسلحه کمربندش قرار داد. مهدی دو روز بعد از عقد به جبهه رفت و تا دو ماه به عقب برنگشت، مهندس باکری پس از بازگشت از منطقه به عنوان مسئول جهاد سازندگی استان آذربایجان غربی خدمات ارزنده ای انجام داد. در کنار این مسئولیت، او بی امان در پاک سازی منطقه کردستان شرکت داشت.

او در پی ناملایمت هایی که دید تصمیم گرفت زندگی خود را وقف جبهه کند از این رو بی اعتنا نسبت به امور تلخ و شیرین رو به مناطق عملیاتی نهاد. او در زمانی که دشمن در نزدیکی اندیمشک و پادگان حمید مستقر بود و شهر اهواز زیر آتش توپخانه دشمن قرار داشت همسرش را نیز به اهواز برد.

هوش و ذکاوت و استعداد او در تدابیر نظامی و مدیریت و سازمان دهی موجب شد تا ابتدا به سمت معاون تیپ ۸ نجف اشرف در عملیات فتح المبین انجام وظیفه کند و علی رغم جراحت از ناحیه چشم در عملیات بعدی در همان سمت نیز شرکت جوید. در مرحله سوم عملیات فتح خرمشهر بار دیگر زخمی شد و به جای بستری شدن در بهداری به فرارگاه فرماندهی رفت و از آنجا به وسیله بی سیم به هدایت عملیات پرداخت. در عملیات رمضان نیز در پست فرماندهی تیپ ۳۱ عاشورا مجروح شد و در عملیات مسلم بن عقیل و والفجر مقدماتی و والفجر ۱ تا ۴، لشکر ۳۱ عاشورا را فرماندهی کرد. در جریان عملیات خیبر او و برادرش حمید گام به گام همراه بسیجیان جنگیدند تا اینکه برادرش به درجه رفیع شهادت نائل گشت و در پی این واقعه، مهدی در نامه ای به خانواده باکری می نویسد:

"من بنا به وصیت و آرزوی حمید که باز کردن راه کربلاست همچنان در جبهه می مانم و به خواسته و راه شهید ادامه می دهم تا اسلام پیروز شود."

در جریان عملیات بدر او چنان بود که گویا بعد از شهادت دومین برادر و تعداد زیادی از همسنگران و رفقای خویش، توفنده تر و بشاش تر از همیشه شده است و علی رغم حضور خانواده اش در اهواز حتی پیش

از یک ماه قبل از عملیات فرصت سرکشی به خانواده اش را نیافت و پیوسته در سنگر و چولان و منطقه هور می دوید و با کار و تلاش خویش همگان را به "غیرالستکم" به فعالیت فرا می خواند.

با این مختصر بسیار واضح است که مهدی در کلیه مقاطع بحرانی انقلاب در کوران حوادث بوده و درک عمیق خود از شرایط را با حضور در صحنه های اصلی کارزار نشان داده است برای او همانا سابقه مبارزاتی اش و فداکاری هایش بس بود که به بهانه های مختلف به خانه و دانشگاه بخزد و همچون بسیاری از کج اندیشان جدا از امام و مردم زندگی کند.

مهندس مهدی باکری در آخرین وصیت نام خود این چنین می نویسد:

"بسم الله الرحمن الرحيم يا الله يا محمد يا علي يا فاطمه زهرا يا حسن يا حسين يا علي يا محمد يا جعفر يا موسى يا علي يا محمد يا علي يا حسن يا مهدی "عج" و تو ولی مان یا روح الله و شما ای پیروان صادق شهیدان خدایا چگونه وصیت نامه بنویسم در حالی که سرا پا گناه و معصیت و سرا پا تقصیر و نافرمانی، گرچه از رحمت و بخشش تو ناامید نیستم ولی ترسم از این است که نیامر زیده از دنیا بروم، می ترسم رفتنم خالص نباشد و پذیرفته در گاهت نشوم.

یا رب العفو، خدایا نمیرم در حالی که از ما راضی نباشی. ای وای که سیه روز خواهیم بود. خدایا چقدر دوست داشتی و پرستیدنی هستی هیبت که نفهمیدم، خون باید می شدی و در رگ هایم جریان می یافتی،... و سلول هایم یارب یارب می گفت. یا ابا عبدالله شفاعت. اَه چقدر لذت بخش است انسان آماده باشد برای دیدار ریش ولی چه کنم تهیدستم. خدایا تو قبولم کن.

سلام بر روح خدا نجات دهنده ما از عصر حاضر، عصر ظلم و ستم، عصر کفر و الحاد، عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی اش. عزیزانم اگر شبانه روز شکر گزار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام را به ما عنایت فرموده باز کم است. آگاه باشیم که سربازان راستین و صادق این نعمت شویم، خطر و سوسه های درونی و دنیا فیزی را شناخته و بر حذر باشیم که صدق نیت و خلوص در عمل تنها چاره ساز ماست.

ای عاشقان ابا عبدالله بایستی شهادت را در آغوش گرفت، گونه ها بایستی از حرارت و شوقش سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزند. بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل نماییم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گزاری بجا آورده باشیم.

وصیت به مادرم و خواهران و برادرانم و اهل فامیل: بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست، همیشه بیاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید، پشتیبان و از ته قلب مقلد امام باشید، اهمیت زیادی به دعاها

و مجالس یاد ابا عبدالله (ع) و شهدا بدهید که راه سعادت و توشعه آخرت است. همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید و رسالت آنها را رسالت خود بدانید و فرزندان خود را نیز همانگونه تربیت دهید که سربازانی با ایمان و عاشق شهادت و علمدارانی صالح وارث حضرت ابوالفضل (ع) برای اسلام بیار آیند. از همه کسانی که از من رنجیده اند و حقی بر گردن من دارند طلب بخشش دارم و امیدوارم خداوند مرا با گناهان بسیار بیامزد. خدایا مرا پاکیزه بپذیر.

حال که ضرورت اقتضا نمود که بطور مختصر نظری به زندگی و شرح حال مهدی باکری افکنده شود مناسب است که در ذیل قسمت‌هایی از سخنرانی آن شهید که دو روز قبل از عملیات بدر برای خط‌شکنان دو گردان عمل کننده سیدالشهدا (ع) و امام حسین (ع) ایراد شد درج شود.

سخنرانی شهید باکری در آستانه عملیات

بسم الله الرحمن الرحيم لاحول و لا قوة الا بالله على العظيم با درود و سلام به پیشگاه معظم ولی عصر (عج) و نایب برحق او امام امت (صلوات جمع)

از یک طرف هوا سرد است و برادرها مقداری ناراحت هستند و از طرفی تصور می‌کنم که شاید دیگر فرصت نباشد با برادرها آخرین صحبت‌هایم را بکنم لذا چاره‌ای ندیدم که امروز صبح اگر هوا سرد هم باشد با برادرها صحبت کنیم. انشاء... که صحبت به درازا نکشد. حال که بیش از یک سال از عملیات خیبر می‌گذرد هم حضرت بقیه الله (عج)، امام بزرگ وار، خانواده شهداء، امت صبور ایران، مستضعفین که در سایر کشورها قلب‌هایشان به خاطر اسلام و بخاطر انقلاب در تپش است منتظرند تا بار دیگر شاهد حماسه رزم آوران اسلام در مقابل کفاری باشند که قد علم کرده و تصمیم گرفته‌اند که مانع راه خدا باشند و این مسئولیت بر عهده ملت بزرگوار ماست و جای بسی شکرگزاری دارد، که خداوند متعال این افتخار را نصب ما و شما برادرها کرده است که این حماسه با دست‌های ما شکل گیرد. همه منتظرند تا این مسئولیت بزرگ انجام گیرد.

حال پشتوانه ما چه باید باشد و خودمان را چطور آماده کنیم. دو سه روز قبل با تعدادی از برادرهای مسئول توفیق ایجاد شد که سفر ۲۴ ساعته‌ای جهت توسل به آستان مقدس امام رضا (ع) برویم در آنجا به اتفاق جمع از حضرت خواستیم که خودشان در این عملیات پشتوانه ما باشند (حضار: یا امام رضا (ع)).

بعد خدمت امام رسیدیم فکر می‌کنم چون شما در حال آموزش بودید صحبت‌های امام را نشنیده باشید پس من لازم می‌دانم فرمایشات امام را خدمتتان عرض کنم:

"بسم الله الرحمن الرحيم. اول این مطلب را بگویم وقتی شما را می‌بینم خوشحال می‌شوم. شما چهره‌هایی هستید که آبرو به اسلام و کشور دادید. با اطمینان قلب حرکت کنید و مطمئن باشید که مرکز قدرت که خدای تعالی است نصرت به شما عنایت داده است قدرت‌های دیگر پوشالی هستند این قدرت خداست که باقی است و خداست که وعده کرده است اگر نصرت دهید او را و شما را پیروزی می‌کند و شکی نیست که اکنون شما حق تعالی، کشور اسلامی و اسلام را نصرت می‌کنید و آن روزی که انقلاب شروع شد ما هیچ نداشتیم پیروزی ما با دست خالی بدست آمد و بحمدالله تا به اینجا رسیده‌ایم که امروز مورد توجه تمام قدرت‌های بزرگ هستیم و تمام قدرت‌ها در این فکرند که با این انقلاب چگونه برخورد کنند مطمئن باشید از قدرت‌ها کاری ساخته نیست شما جنود خدا هستید و پیروزید آنهايي که در ابتدا حرکت خودشان را شروع کردند با طمانینه قلبی شروع کردند و از هیچ نترسیدند قدرت‌های بزرگ از آن جهت که در شما هست که آن ایمان به خداست خبر ندارند لذا دائم می‌گویند ما دارای موشک هستیم آنها دارای موشک هستند ولی ایمان ندارند. شما ایمان دارید قلب‌هایتان با مبدا نور و قدرت پیوند خورده است پیوندی ناگسستنی اما آنها این را نمی‌فهمند شما مورد نظر امام زمان (عج) هستید و از آنجا که ایمان و قدرت و امام زمان (عج) را دارید همه چیز دارید، پشتوانه شما الهی است باید این پشتوانه را حفظ کنید و وقتی ما چنین تکیه‌گاهی داریم از هیچ چیز نمی‌ترسیم. الان جمهوری اسلامی یعنی اسلام. و این امانتی است بزرگ که باید از آن حفاظت کنیم مطمئن باشید که پیروزید و مورد توجه حق تعالی. پیروزی آن است که مورد توجه حق تعالی باشید نه اینکه کشوری را بگیرید، اسلام دست ما امانت است و ما موظفیم تا این امانت را حفظ کنیم امروز شما در عبادت هستید مراکز شما مراکز عبادت است و همانطور که اشخاص حول کعبه می‌گردند و عبادت می‌کنند شما هم در سنگرهایتان عبادت می‌کنید. ما دفاع از حق تعالی و اسلام می‌کنیم و حق تعالی و اسلام شکست خوردنی نیست من هر شب به شما دعا می‌کنم انشاءالله موفق باشید خداوند شما را در کنف حمایت خودش حفظ کند و توفیق دهد تا به مردم خدمت کنید سرفراز باشید انشاءالله و السلام علیکم و رحمه الله"

این متن صحبت‌های امام بزرگ وارمان در رابطه با پشتوانه این عملیات بود. زمانی که برادرهای عزیز فرمانده، جناب سرهنگ شیرازی و برادر محسن در خدمت امام صحبت کردند و الحق تمام برادرهای فرمانده شرمنده بودند موقعی که گفتند (خدمت امام) برویم همه ما گفتیم که شرمنده‌ایم یک سال است که کاری نکردیم برویم به امام چه بگوییم ولی باز امام این سخنان را فرمودند. الحمدالله امام

بشاش و نورانی و خیلی سر حال بودند و این جملات امانتی است که من به شما برادرها بگویم تا نسبت به جمله جمله این متن توجه نکنید و بدانید که پشتوانه‌ها چیست با اتکاء به کدام قدرت و با توکل به کدام مبداء و منبع باید آماده شوید؟ و در مقابل دشمن صف آرایی کنید؟

من چند تا مطلب را که حتماً مورد توجه ماست بیشتر مورد توجه قرار می‌دهم تا به آن اطمینان قلبی که لازمه ثابت قدمی است لازمه قرص و محکم شدن قلب است همه مان دست پیدا کنیم. تا در شرایط سخت میدان نبرد، در زیر شدیدترین آتش دشمن در سخت‌ترین محاصره، در شهادت‌ها و مجروحیت‌ها و در خون غلظیدن‌ها ذره‌ای تزلزل به خود راه ندهیم و فکر به عقب برگشتن در ما پیدا نشود.

... مطلب اساسی این است که ما پشتوانه قوی می‌خواهیم تا قادر باشیم در این عملیات با کفار برخورد قهرآمیزی که شدت و قوت آن مورد توجه و رضای خداوند متعال باشد داشته باشیم. لذا اول منبع نور و قدرت را برای برادرها از زبان امام بزرگ و ارمان و فرمانده محترممان عرض کردیم یک سری نکات دیگر است که توجه برادرها را به آن جلب می‌کنم. برادرها! این عملیات سختی است از خدا می‌خواهیم که بیش از این ظلم و جور و ستم رژیم بعثی را بر این ملت تحمل نکند و این عملیات را برای ما آخرین عملیات قرار بدهد (حاضر انشاء...) ولی بدانیم اگر این هم نباشد بعد از این هم سخت‌تر خواهد شد چاره برای آنکه خداوند متعال همیشه بنده‌های مومن خود را رفته رفته آزمایش‌هایش را سخت‌تر می‌کند.

لذا عملیات، عملیات سختی است باید تصمیم بگیریم. با قاطعیت و بدون ابهام تمام برادرها باید تصمیمشان را قطعی بگیرند تمام علاقه و دل بستگی‌هایی که در شهرها و روستاهایمان داریم و آن را پشت سر گذاشته و به اینجا آمده‌ایم و علاقه‌هایی که در قلب‌هایمان است و در وجودمان و سوسه می‌کند کاملاً باید از اینها بپوشیم. برادرها باید مصمم، قاطع، و با اراده تمام تصمیم بگیرند.

این عملیات سخت نیاز به یک تصمیم راسخ دارد والا خدای نکرده متزلزل می‌شویم مردم می‌شویم و تردید و ابهام حتی به اندازه نوک سوزن مانع از امداد الهی است هر برادری که بخواهد شب عملیات با آمادگی کامل جلو برود حتماً باید تصمیمش را گرفته باشد. اصلاً فردی که تصمیم نگرفته نباید وارد صحنه شود کسی که در قلبش خدای نکرده، ذره‌ای تردید باشد نباید در صحنه وارد بشود. والا خدای نکرده صدمه به بار می‌آورد.

تمام این صحبت‌ها که می‌کنم برمی‌گردد به این که خداوند به ما رحم کند. خداوند وقتی که استواری و مقاومت رزمنده‌ها را در مقابل کفار ببیند قطعاً یاری خواهد کرد و نصرتش را به ما خواهد داد. خداوند

در قرآن کریم فرمود:

”گمان نکنید شما آنها را می‌کشید خدا آنها را می‌کشد گمان نکنید آن تیرهایی که شما می‌اندازید به دشمن می‌خورد، شما می‌زنید، خدا آنها را می‌زند.“

لذا مقاومت! مقاومت! حتی از یک دسته ۲۲ نفری یک نفر زنده بماند و بقیه شهید بشوند همان یک نفری که مانده باز هم مقاومت کند. حتی اگر از یک گردان ۳ نفر بماند ۱ نفر بماند باز هم باید مقاومت کرد. فرمانده گردان شهید شود باید گروهان، دسته و نفرات همه مقاومت کنند. این نباشد که خدای نکرده فردی محاصره شود. چرا؟ چون فرمانده مان شهید شده کسی نبود، بی سرپرست ماندیم، نمی‌دانستیم چه کنیم، این که کار شیطان است که بگوییم فرمانده نبود نمی‌دانستیم چه کار کنیم پس به عقب بر می‌گردیم بعد پراکنده و بی‌سازمان می‌شویم.

برادران فرمانده ما خداست امام زمان (عج) است فرمانده اصلی آنها هستند ما موقتی هستیم. ما وسیله‌ایم که از اینجاستان را بگیریم و ببریم آنجا، همین که رسیدیم به داخل دشمن شهید شدیم همه فرمانده‌اند همه توجیه شده‌اند که تا کجا حرکت باید بکنید چه کار باید انجام دهید لذا تا آخرین نفر باید مقاومت کنید. پس انشاء... به هیچ وجه تصویری برای برگشت و تزلزل نباید باشد.

نکته دیگر حفظ آرامش است که در متن پیام برادر رضایی برای برادرها خواندیم تا لحظه‌ای که به دشمن نرسیدیم و زمانی که برای شما تعیین نشده که به دشمن آتش کنید به هیچ وجه کسی حق ندارد تیراندازی کند. حتی زمانی که شما حرکت می‌کنید به طرف دشمن و تیربار دشمن شما را مورد اصابت قرار دهد. گیرم، از ۵ نفری که با هم هستید ۲ تا هم شهید شدند، ۴ تا هم شهید شدند و فقط یک نفر باقی بماند آن یک نفر مجاز به تیراندازی نیست و باید آرامش خود را حفظ کند.

آن برادرها که غواص هستند و به آب می‌زنند اگر مورد اصابت قرار گرفتند خودش و دیگران به هیچ وجه نباید عکس العمل نشان دهند تیراندازی نباید بکنند، آرام، آن که زخمی شده خدای نکرده نباید ندای واویلا، ای داد سر بدهد محکم باید دستمالش را در دهانش بگذارد، دندان‌هایش را فشار دهد و به هیچ وجه نباید بگذارد صدایش به دشمن برسد.

باید سکوت و آرامش محض باشد خوفی که خداوند از این سکوت و آرامش در قلب سرباز کافری که در پشت سلاح نشسته می‌اندازد بیشتر از آتشی است که به صورت پراکنده و بی‌سازمان از سوی ما اجرا می‌شود لذا برادرها به این مطلب نهایت توجه را بکنند.

فرمانده هانتان دقیقاً مشخص می کنند که به کدام خط رسیدید مجاز هستید آتش کنید کدام لحظه مجاز هستید آتش کنید زمانی که آماده می شوید برای عملیات ۷۰ مرتبه قل هو الله را بخوانید. زمانی که شروع به حرکت می کنید باید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را بگویید و زمانی که می خواهید تیراندازی کنید برای هر تیرتان سبحان الله بگویید. برادرها دقیقاً تمام آنچه را گفتم در یادشان نگه دارند و با آن قلب پاکتان انشاء الله بجا بیاورید. (حضار: انشاء الله)

این آمادگی در تک تک برادرها باید باشد که تا لحظه ای که عملیات تمام نشده و از طرف فرمانده دستور داده نشده، منطقه را تخلیه نکنید و به عقب برنگردید حتی اگر تعدادی از برادرها شهید شوند، تعدادی زخمی شوند، استعداد یک گردان بشود یک گروهان، به هیچ وجه نباید این باشد که بگوییم دیشب عملیات کردیم خسته شدیم خیس شدیم هوا سرد است و امثال اینها، یک گروهان هم باقی بماند باید سازمان دهی شود و ادامه دهد تا زمانی که تعیین شده باید ادامه دهیم و هدف را به جای خودش برسانیم.

فقط نفراتی که شهید می شوند، مجروح می شوند، به عقب برمی گردند نفراتی که سالم هستند در هر جایی که باشند و رسیدند انجام ماموریت می کنند، عملیات می کنند، با زمان استراحتی که فرمانده تعیین کرده استراحت می کنند و با سازمان دهی جدیدی که فرمانده به آنها می دهد مجدداً به ادامه عملیات می پردازند. لذا این آمادگی را برادرها داشته باشند که با یک شب عملیات خسته نشوند. هر چند شبی که لازم باشد ما با دشمنان مان می جنگیم، نکند که در عرض یک شب تمام نیروها تمام شود و فردا شب، پس فردا شب خدای نکرده در مقابل دشمن عاجز شویم. لذا از خدا بخواهیم که آن قدرت را به جسم های ما بدهد تا بتوانیم از عهده این مهم برآییم.

البته به برادرها جسارت نشود چون من موظف هستم بگویم این مطالب را گفتم بنا به مسئولیتی که دارم موظف هستم تذکر بدهم فرماندهان باید افتاده تر و متواضع تر نسبت به بقیه برادرها باشند. و آن برادرهایی که مسئولیت های بزرگ دارند فرمانده گردان، گروهان و دسته و برادرهای رزمنده به لحاظ تجربه عملیاتی که دارند و زمان و مدتی که در جنگ هستند خدای نکرده تصور نکنیم که خیلی می دانیم، لذا آموزش، تفکر و تدبیر را بیشتر بکنید...

... امروز ما باید احساس کنیم که تازه به جبهه آمده ایم و حتی در هیچ عملیاتی هم نبوده ایم که خدای نکرده از این جنبه، وسوسه ای از طرف شیطان رجیم نباشد که ما از فکر کردن و تدبیر کردن محروم بمانیم. فرماندهان نباید فکر کنند که این نیروی ما عملیات دیده است بنابراین تذکراتی که لازم است در شب عملیات به رزمنده ها گفته بشود

و آن را رعایت بکنند بگویند و نگویند که حالا آنها بلد هستند و می دانند و چند تا عملیات دیده اند. جزئی ترین مسائل را باید یادآور شوید، تذکر دهید و تدبیرهایی که لازم است به عمل بیاید همه آنها را مورد نظر قرار بدهید.

برادرها از این چند شب محدود که مانده حداکثر استفاده را در آموزش بکنید، گرچه هوا سرد است و مقداری اذیت می شوید ولی چاره ای نیست و شاید این سرما هم یک آزمایش است و الا اگر هوا مناسب باشد در آب گرم همه می شود این کار را انجام داد، شاید این خودش یک آزمایش است که خدا می خواهد در این سرما شما را مورد امتحان بیش تری قرار دهد. لذا حداکثر استفاده را بکنید و با دقت آموزش ها را دنبال کنید آنها را به هیچ وجه ساده نگیرید، امکانات و وسایلی که در اختیار دارید و باید ببرید عملیات خوب نگهداری کنید، بلم هایتان غرق نشود اگر پارو با دقت بیشتر شما نمی شکنند، دقت کنید که نشکنند، اهمال نکنید که بگویید خب شکست یکی جایش می آید. اگر می دانید بلم را محکم به زمین بگذارید می شکنند این کار را نکنید، یا آنهایی که قایق موتوری دارند فکر کنید تا آخر بایستی از همین موتورها استفاده کنید. اضافه نیست که به جای آن بگذارید و یکی دیگر بدهند اگر خدای نکرده اهمال کنید صدمه بخورد شب عملیات یکی از امکانات خودتان کم خواهد شد. بنابراین به بدبختی خواهیم افتاد. یا آن لباس های غواصی که در اختیار برادرهاست مواظب باشند نفت والور، گرما به آنها نخورد دقت کنید اگر پاره بشود، خاصیت خود را از دست خواهد داد. اینها خیلی با سختی تهیه شده خیلی با زحمت تهیه شده بالغ بر یک سال است که این امکانات را تهیه می کنند علاوه بر پول زیادی که به آنها داده شده از چند کانال با چه سختی هایی به دست شما رسیده است. دشمن وقتی مختصری نسبت به احتیاجات ما پی می برد نمی گذارد که این امکانات به دست ما بیاید. لذا در حفظ وسایل خیلی دقت کنید.

البته برادرهای مسئول تا آنجا که بتوانند برای شما امکانات تهیه می کنند و در اختیار ما می گذارند.

در این چند شب از خدا بخواهید تا انشاء... ما را بیشتر مورد عنایت خودش قرار دهد برادرها کارهایشان را انجام دهند تا به حول و قوه الهی این انتظاری که از ما دارند به جا بیاوریم. من خیلی وقت گرفتم. والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

دست نوشته هایی از راوی لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر

۱۳۶۳/۱۲/۱۸

مدتی است که دنبال فرصتی می گردم تا آنچه از برادر باکری دیده ام بنویسم. به طور کلی از برادر باکری حرکاتی دیده ام که ابتداسعی

می‌کنم عین وقایع را بنویسم و اگر لازم بود تحلیل و نظری هم به دنبال آن بیاورم (گرچه در نظر دادن مقداری می‌ترسم)

اشتغال به کارهایی که به خاطر دلسوزی سراغ آنها می‌رود:

یکبار با ایشان از جاده‌ای که متصل به بزرگ راه سیدالشهداء بود می‌آمدیم در بین راه یک موتور جوشی بود که به علت پنچر شدن یک چرخش را برای تعمیر برده بودند و آن را در ۲ متری از کنار جاده خاکی رها کرده و رفته بودند از کنار آن گذشتیم نگاهی کرد و گفت اینکه مال لشکر عاشورا است کی او را این طور گذاشته و بلافاصله به راننده گفت دور بزن دور زدیم و آمدیم پایین موتور جوشی سنگین بود و جاده هم بر اثر عبور و مرور کمپرسی ها و ورزش باد آلوده شده دید ضعیف و خطرناک بود. در چنین وضعی حدود نیم ساعت با زور و کشمکش موتور جوش را به کنار جاده کشانیدیم و رفتیم و این از تعهد و دلسوزی ایشان ناشی می‌شد.

در بین بچه‌ها که بود اصلاً نمی‌شد تشخیص داد که فرمانده لشکر است. بسیار ساده و بی‌تکلف می‌گشت.

یکبار با ایشان در سنگر روبروی لشکر فرماندهی نشسته بودیم (پس از نماز صبح بود) مشغول یادداشت بعضی مسائل در دفتر چه بودم در لشکر روبرویی که محل تلفن و ارتباط بود برادران مشغول خوردن صبحانه بودند. چون نشستن مادر آنجا طول کشید یکی از برادران یک سفره آورد آنجا و می‌خواست که برگردد چایی و پنیر بیاورد که برادر باکری گفت: این چیه انداختی اینجا؟

وی گفت مگر صبحانه نمی‌خورید؟

جواب داد؟ برادر برو ما می‌آییم همانجا چرا دوباره کاری و زحمت زیادی درست می‌کنید. ما را صدا می‌کردید می‌آمدیم همانجا!

برادر علی گفت: من خیاط لشکر عاشورا بودم در جبهه به صورت بسیجی، یک روز در حین کار متوجه شدم که برادر باکری یک لباس دست گرفته و ایستاده آخر صف، من که او را می‌شناختم فوری به همکارم گفتم برو به آقای باکری بگو شما درست نیست که رفته‌ای صف برای اصلاح لباسی که آورده‌ای، وقت شما ارزش دارد و ضمناً شما هزاران کار دارید، لباس را بدهید و خودتان بروید، بعداً بیایید اصلاح شده‌اش را تحویل بدهیم (یا بایستید فوری آن را درست کنم) وقتی این برادر حرف‌های ما را به ایشان گفت، او قبول نکرد و گفت: لباس را نمی‌دهم و خارج از نوبت هم نمی‌پذیرم، می‌روم یک روز دیگر می‌آیم. این را گفت و رفت و فردای آن روز صبح اول وقت قبل از اینکه ما کار خود را رسماً شروع کنیم تشریف آورد، هم صبحانه را با ما خورد و هم لباسش را درست کردیم. با گذشت دو روز از عملیات بدر با یک قایق به آن طرف دجله رفتیم، پس از پیاده شدن سراغ برادر باکری را گرفتیم و

مقداری گشتم تا ایشان را پیدا کردم. او بود و برادر احمد کاظمی فرمانده لشکر امام حسین (ع) (با یکی دیگر از لشکرهای اصفهان راستی یادم آمد فرمانده لشکر نجف اشرف) تا برادر باکری مرا دید گفت تو چرا آمدی اینجا، آنچه در وهله اول با دیدن ایشان توجه مرا جلب کرد دو مساله بود: یکی لاغر شدن ایشان (به دلیل یکی نخوابیدن در شب از بدو شروع عملیات) و دیگر نورانی شدن چشمان ایشان بود به صورتی که در بین صورت لاغر و چهره خسته او، کاملاً می‌درخشید و راستی که من تا بحال عملاً ندیده بودم که چشم کسی این قدر برق بزند. اصلاً گیرایی خاصی پیدا کرده بود. وقتی به اتفاق ایشان و برادر کاظمی سوار قایق شدیم و آن طرف دجله رفتیم، قبل از پیاده شدن هم با نگاه‌هایی که به دجله می‌انداخت، یادی از کربلا و ابوالفضل علیه السلام می‌کرد. یکی دو روز بعد که برادر باکری شهید شد، من تازه فهمیدم که برق چشمان او دلیلش چه بود! درخششی که رنگ شوق و رضایت را نیز همراه خود داشت!

محمد الیهیاری

## گزارش دوم

### اشاره

عملیات بدر به نوعی ادامه عملیات خیبر در منطقه هورالعظیم و با هدف نزدیکی به بصره بود که مهم‌ترین هدف عملیات‌های ایران در جبهه جنوب محسوب می‌شود.

عبور از هور و تصرف ساحل شرق دجله و بستن بزرگ راه العماره - بصره هدف‌های عینی عملیات بودند که با عبور از رود دجله امکان‌پذیر می‌شد. انتخاب این منطقه برای عملیات جدا از هدف کلان مزبور با استراتژی نظامی مبتنی بر نیروی انسانی ایران سازگاری بیش تری داشت و آب‌گرفتگی منطقه و عقبه نامناسب عراق مانع از استفاده این کشور از توان زرهی و انجام ضدحمله‌های گسترده می‌شد. در عین حال، همین موضوع برای ایران نیز مشکلات متعددی را پدید می‌آورد؛ عقبه آبی، نداشتن جاده مواصلاتی، بی‌بهره بودن از آتش توپخانه، عملاً پشتیبانی از نیروهای عمل‌کننده را بسیار دشوار و تثبیت مواضع به دست آمده را سخت‌تر می‌کرد. در این جنگ آبی خاکی، لشکر ۳۱ عاشورا یکی از موفق‌ترین یگان‌ها در عبور از هور، تصرف شرق دجله عبور از رودخانه بود. فرمانده و رزمندگان دلیر این لشکر تدبیر را با تلاش و شجاعت را با عقلانیت آمیخته و عشق به شهادت را نیرویی برای رسیدن به هدف عملیات قرار دادند، تا پیوند و جوه گوناگون انسان خدایی را معنی کنند. گزارش زیر توضیحی است از دلاوری آنان که به قلم محمد الیهیاری، یکی از راویان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در سال ۱۳۶۴ بعد از عملیات نوشته شده است که با ویرایش مختصر و حذف برخی از موضوعات غیر ضروری چاپ می‌شود.

## سابقه یگان در منطقه

سابقه درخشان و خدمات ارزنده لشکر ۳۱ عاشورا، که از یگان‌های رزمی مقتدر سپاه محسوب می‌شود، طی جنگ تحمیلی زبان زد همه بود؛ موضوعی که باعث شد تا فرماندهان مسئول در قرارگاه توجه بیش تری به این یگان مبذول و نقش‌های حساس و کلیدی تری را به آن واگذار کنند. لشکر ۳۱ عاشورا با فرماندهی مهدی باکری - که از محبوبیت خاصی در بین رزمندگان برخوردار بود - و دو معاون وی، برادران مولوی و کبیری، اداره می‌شد. این یگان پیش از عملیات بدر در منطقه حضور داشت و در پدهای شماره ۳، ۵ و ۶ جزایر مجنون مستقر و دارای خط پدافندی بود.\*

لشکر ۳۱ عاشورا اردوگاهی در اطراف دزفول داشت که نیروها در آن آموزش‌های مختلف عقیدتی و رزمی، مانند آموزش‌های آبی خاکی متناسب با وضعیت منطقه پدافندی، غواصی، سکانداری، بلم سواری، تیراندازی از روی قایق، شنا در آب با لباس‌های غواصی و... را می‌دیدند.

## سازمان رزم

لشکر ۳۱ عاشورا نیروهای ثابتی داشت که کادر اصلی رزمی و کادر واحدهای پشتیبانی لشکر را تشکیل می‌دادند و اگر واحدهای پشتیبانی، مانند بهداری، تعاون، مهندسی و... را که مستقیماً درگیر مسائل رزمی بودند، در زمره امور مربوط به عملیات رزمی تلقی کنیم، می‌توان گفت چهارپنجم از ۲۵۰۰ تن پاسدار رسمی که در لشکر خدمت می‌کردند، به کارهای رزمی مشغول بودند. نکته درخور توجه آنکه در هر گردان رزمی لشکر ۷۰ تا ۹۰ نیروی پاسدار رسمی حضور داشتند. دیگر استعداد لشکر را ۳۵۰۰ تن نیروی بسیجی و ۱۲۰۰ تن پاسدار وظیفه تشکیل می‌دادند. در ضمن، مسئولیت واحدهایی، مانند حفاظت، دژبانی، تدارکات، پرسنلی و عقیدتی به عهده برادرانی واگذار شده بود که در عملیات‌های گذشته، مجروح شده‌اند و به طور فعال نمی‌توانند در صحنه‌های درگیری حضور داشته باشند.

## مشکل تأمین نیرو

تغییرات تشکیلاتی‌ای که اخیراً، در سطح مناطق سپاه رخ داد، بروز مشکلاتی را در تأمین نیرو برای لشکر منجر شده است. بر اساس طرح مزبور، چند ناحیه کوچک شهری در هم ادغام و مناطق بزرگ تشکیل شدند. در آغاز، این طرح چشم‌انداز روشن و خوشبینانه‌ای داشت، اما با بروز اختلاف‌ها در تقسیم نیروهای رزمنده اولویت‌ها به طور مناسب مورد سنجش قرار نگرفت و در نتیجه، مشکلات متعددی در تأمین نیرو برای لشکر پدید آمد که گلا یه مسئول ستاد لشکر را در پی داشت.

## شناسایی

با توجه به اینکه پس از عملیات خیبر، عموماً یگان‌های سپاه در منطقه هور خط پدافندی گرفته بودند، کم و بیش به منطقه آشنا بودند، اما از آنجا که کار عمومی شناسایی از منطقه به عهده قرارگاه نصرت بود، چهار نفر از برادران اطلاعات عملیات لشکر زیر نظر این قرارگاه شناخت قبلی خود از منطقه را که از طریق نقشه هوایی و دکل دیده‌بانی انجام شده بود، تکمیل کردند. این شیوه‌آشنایی با منطقه از شهریورماه آغاز و به مدت دو ماه ادامه یافت، اما با توجه به شناخت و تجربه تلخی که فرماندهان و مسئولان قرارگاه از شناسایی به صورت متمرکز کسب کرده بودند، از آبان ماه، کار شناسایی از منطقه را مجدداً به یگان‌ها سپردند.

بدین ترتیب، نیروهای مأمور به قرارگاه، ضمن مراجعت به لشکر به اتفاق دیگر تیم‌های شناسایی فعالیت عمده خود را برای کسب اطلاعات دقیق‌تر از مواضع دشمن آغاز کردند. آنان پیش از آغاز به کار، حدود دوازده روز آموزش بلم‌رانی دیدند و هم‌زمان با آن، شنا با لباس غواصی را آموختند و تمرین‌های فشرده‌ای را پشت سر گذاشتند. پس از فراغت از آموزش، در گروه‌های شش نفره و با استفاده از نیروهای بومی، با دو بلم شناسایی از آب‌راه‌های شمس ۴، فتح، زید، یاسر، سلمان و مقدار را آغاز کردند. طی این دوره، تیم‌های شناسایی حدود ۳۵ بار - که هر بار بیشتر آنها ۴۸ ساعت به طول می‌انجامید - منطقه را شناسایی کردند. در فاز نخست، تیم‌های مزبور به شناسایی از سیل بند دشمن پرداختند، سپس، به طور متمرکز به شناسایی کمین‌ها پرداختند و در پایان، با جمع‌بندی از توانمندی‌ها و نقاط ضعف دشمن در منطقه، طرح مانوری را متناسب با آن تهیه و تنظیم کردند. در جریان شناسایی، تنها مشکل جدی‌ای که لشکر ۳۱ عاشورا با آن روبه‌رو شد، تغییر ناگهانی خط‌حدز جنوب‌روطه به شمال آن بود که باعث شد تا تلاش‌های انجام شده تا تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۵ که در حال به ثمر رسیدن بود، بی‌نتیجه بماند.

فرماندهی لشکر که تا حدی از وضع پیش آمده [ناخرسند] بود گفت: "بیشتر شناسایی‌های ما در جنوب روطه متمرکز بود، اما حالا، با تغییر خط حد لشکر به شمال روطه کار شناسایی باید از نو (صفر) آغاز شود."

البته، نیروهای اطلاعات عملیات لشکر پس از این تاریخ (۱۳۶۳/۱۱/۲۵)، با تلاش مستمر و مضاعف منطقه جدید را شناسایی کردند و توانستند با سرعت عمل، بر عامل کمبود زمان چیره شوند و نتایج لازم را برای عملیات به دست آورند.

## آرایش و موانع دشمن

با افزایش میزان اقدامات یگان‌ها در منطقه محدود جزایر مجنون،

\* قرارگاه لشکر در جزیره شمالی پده، اطلاعات عملیات و طرح عملیات در پد ۳ و تعدادی از نیروها و واحدها در پد ۶ مستقر بودند.

به ویژه شدت فعالیت‌های مهندسی و جاده‌سازی‌ها و افزایش ترده، دشمن مطمئن شد که ایران قصد دارد تحرکاتی را در منطقه انجام دهد؛ بنابراین، بیشتر محورها را در هورالعظیم - به ویژه هورالهیوز - تقویت کرد، به طوری که در سلسله گزارش‌های تیم‌های شناسایی به فرماندهی لشکر، به این مسئله به وضوح اشاره شد.

برادر مهدی داوودی، یکی از نیروهای اطلاعات عملیات در گزارش خود می‌گوید:

"عراق تعداد زیادی از نیروهای جیش‌الشمعی و تکاور خود را در خط به کار گرفته بود. در سنگرها، سلاح‌هایی، مانند تیربار، دوشکا، دولول مستقر بودند، ضمن اینکه آنها آرایش نسبتاً خوب [و کلاسیکی] داشتند. نیروهای عراقی نسبت به وضعیت هوشیار بودند و به نظر می‌آمد که کاملاً آماده مقاومت هستند."

#### کمین‌ها

با توجه به حساسیت عراقی‌ها نسبت به منطقه هورالعظیم - که بعد از عملیات خیبر ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته بود - آنها برای محفوظ ماندن از تحرکات ایذایی نیروهای خودی، سنگرهای شناور متعددی را در منطقه، به ویژه در آب‌راه‌ها، ایجاد کردند و با کمین در آنها تحرکات رزمندگان را زیر نظر گرفتند.

با این حال، برادران پس از شناسایی آب‌راه‌ها موفق شدند بخشی از کمین‌های دشمن را شناسایی و برای چگونگی انهدام آنها طرح‌ریزی کنند. \*مأموریت تهاجم به کمین‌های دشمن و ساقط کردن فعالیت آنها و نیز پاک‌سازی موانع به هنگام عملیات، به عهده گروهان ویژه گذاشته شد. (۱)

براساس تدبیر کلی، مقرر شد یگان‌های تحت امر قرارگاه در هر محور، از پانزده غواص متشکل در تیم‌های پنج نفره استفاده کنند. این تیم‌ها برای باز کردن مسیر ورود نیروهای خط‌شکن مسئولیت زدن به کمین‌های دشمن، بریدن سیم خاردارها و از کار انداختن تیربارهای دشمن را به عهده داشتند. پس از انجام این مأموریت، غواص‌ها موظف بودند تا به پاک‌سازی خط اول دشمن و گرفتن جای پا برای ورود نیروهای موج دوم (و داخل شدن در عمق دشمن) اقدام کنند. در این زمینه، برای اطمینان بیشتر و پیش‌بینی احتمال عدم الفتح در فاز اول مقرر شد روی پل‌های خیبری تعدادی دوشکا و... سوار کنند تا مقاومت‌های احتمالی دشمن سرکوب شود.

برادر جمشید نظمی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، می‌گوید: "در لشکر ۳۱ عاشورا، سه تیم غواص با سه بله، جلوی گروهان خط‌شکن حرکت می‌کند. تیم‌های غواص پیش از درگیر شدن با دشمن از بریدن سیم‌های خاردار خودداری می‌کنند و از هر تیم یک نفر پای سیم خاردار

می‌ماند و با درگیر شدن غواص‌های جلو (در خط) سیم خاردار را قیچی و راه را برای خط‌شکن باز می‌کنند."

دشمن در شمال روطه سه ردیف سیم خاردار حلقوی چسبیده به سیل بند کشیده بود و در بعضی از قسمت‌های جلو سیل بند در سی متری آن یک ردیف سیم خاردار دیگر اضافه کرده بود. البته، در بعضی از نقاط، سیم خاردار تویی دشمن پاره شده بود که برادران از این نقاط برای عبور و رخنه به مواضع دشمن استفاده کردند.

#### طرح مانور

حساسیت و اهمیت استراتژیکی منطقه هورالعظیم که همواره مسئولان نظامی جنگ بدان توجه داشتند، باعث شد تا آنان طی تمهیداتی، مقدمات برنامه‌ریزی عملیات علیه مواضع دشمن را بررسی کنند. فرماندهان پس از شنیدن گزارش مسئولان اطلاعات عملیات و برآورد آخرین وضعیت نقاط قوت و ضعف دشمن به این نتیجه رسیدند که عملیات نظامی علیه دشمن در منطقه مبرور اجرا شود. با قطعیت یافتن عملیات، جلسات متعدد و طولانی فرماندهان برای تهیه طرح مانور آغاز شد. سرانجام، پس از شور و مشورت‌های فراوان و رفع اشکالات و ابهامات، طرح مانور تنظیم، تصویب و با ذکر خط حد و مأموریت یگان‌ها، به طور جداگانه به آنها ابلاغ شد.

در این میان، آنچه بر عهده لشکر ۳۱ عاشورا گذاشته شد، اجرای مانور در محدوده‌ای در شمال نهر روطه از جویبر \* تا نهر فتح (روطه) با وسعت حدود پنج کیلومتر مربع بود. \*\*\*

هر چند در طرح مقدماتی قرار بود، لشکر عاشورا در سمت جنوب روطه مانور خود را انجام دهد، اما در آستانه عملیات در ۱۳۶۳/۱۲/۱۵ (پنج روز مانده به آغاز عملیات)، خط حد لشکر به طور ناگهانی، از جنوب به شمال روطه تغییر کرد. هر چند این دگرگونی پیامدهای نامناسبی برای لشکر، به ویژه در امر شناسایی و آماده‌سازی داشت، اما برای فرماندهی لشکر و دیگر مسئولان چاره‌ای جز تطبیق با شرایط پیش آمده وجود نداشت. برادر مهدی باکری پس از مطمئن شدن از وضعیت خط حد و گزارش مسئول اطلاعات عملیات ضمن بررسی آخرین وضعیت ترجیح داد تا منطقه را به دو محور تقسیم و در هر محور، چهار گردان مطابق طرح مانور زیر انجام وظیفه کنند.

#### محور ۱ (محور جنوبی روطه)

گردان امام حسین (ع) به عنوان گردان خط‌شکن مأموریت داشت تا با تهاجم و تصرف مواضع دشمن در خط اول، آن را پاک‌سازی و در منطقه‌ای به وسعت ۲/۵ کیلومتر در طول و ۱ کیلومتر در عمق گسترش یابد. پس از آن، گردان حضرت قاسم (ع) باید با استفاده از سرپل ایجاد شده خود را به خط دوم، کمی جلوتر از روستای الکرام می‌رساند و در

\* باید یادآور شد که فرماندهی لشکر پس از تحویل خط پدافندی در هور، با سازمان‌دهی تعدادی از رزمندگان (کیفی و با تجربه) گروهان ویژه‌ای را برای مقابله با کمین‌های دشمن تشکیل داد، براساس این سازمان‌دهی، برای اقدام علیه هر کمین دو بله وجود داشت که دو نفر نیروی اطلاعات و بقیه از افراد گروهان ویژه از آن استفاده می‌کردند. تعدادی از افراد گروهان ویژه با هشت بله از آب‌راه مونه همراه گردان امام حسین (ع) وارد عمل می‌شدند و دیگران هم از آب‌راه امام علی (ع) و آب‌راه عادل به دشمن حمله می‌کردند. چهار دستگاه لندکرافت (زره) [شناور آبی خاکی Landing Craf] در اختیار گروهان بود و مجموع افراد گروهان ویژه در حد یک گروهان [پیاده] بود که [عمدتاً] از نیروهای کیفی (بترجیه) سایر گردان‌ها فراهم شده بود.

\*\* جویبر در برخی از گزارش‌ها و کالک‌های عملیاتی جویبر و جویبر نوشته شده است و در نقشه همایون (عراق)، با مقیاس ۱/۵۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیای ارتش جمهوری اسلامی جویبر آورده شده است.

\*\*\* براساس تصمیم‌های اتخاذ شده، مقرر شد لشکر ۳۱ عاشورا، زیر نظر قرارگاه کربلا ۱ - انجام وظیفه کند. ضمن آن که در دو جناح این لشکر، تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم در شمال و لشکر ۸ نجف در جنوب عملیات می‌کردند.



محدوده‌ای که از جنوب به نهر روطه، از غرب به کنار دجله و از شمال به قسمت‌های جنوبی محل کیسه‌ای رود دجله می‌رسید، گسترش می‌یافت. در مرحله بعد، گردان حضرت علی اصغر (ع) باید با عبور از گلوبی کیسه، به عمق منطقه رخنه و با پاک‌سازی آن، سرپلی را در دهانه آن ایجاد می‌کرد. سرانجام، گردان حر با عبور از رودخانه دجله به سمت غرب گسترش می‌یافت و با پاک‌سازی منطقه در حاشیه (پشت) اتوبان، خط پدافندی مطمئنی را برقرار می‌کرد.

### محور ۲ (محور شمالی)

در محور شمالی، گردان حضرت سیدالشهدا (ع) که به منزله گردان خط‌شکن برگزیده شده بود، مأموریتی مشابه گردان حضرت امام حسین (ع) - در محور یک - داشت. پس از آن، گردان حضرت علی اکبر (ع) موظف بود تا با یک خیز خود را به خط دوم برساند و ضمن پاک‌سازی آن، حرکت خود را از روی جاده منتهی به پل جوبیر، ادامه دهد و با عبور از نخستین کانال کشاورزی، در جلوی کانال پدافند کند. سومین گردان (حضرت امام سجاد (ع)) نیز با استفاده از سرپل‌های ایجاد شده، از دومین کانال کشاورزی نیز عبور و حد فاصل آن تا پل جوبیر در کنار دجله پدافند می‌کرد و سرانجام، گردان حضرت ابوالفضل (ع) که در واپسین روزهای باقی مانده به عملیات به رغم عدم تمایل فرماندهی و مسئول گردان با تیپ ۲ لشکر ۲۸ ارتش ادغام شد، پوشش دادن و تأمین کلی منطقه (احتیاط) را عهده‌دار بود.

در محور ۱، برای حرکت گردان‌ها پس از رهایی از اسکله شهید حمید باکری، آب راه‌های موته، فرقان، شمس ۴ و فتح ۴ در نظر گرفته شده بود که پس از طی مسیر مشترک، به محورهای موسی، حسین و مقداد تقسیم می‌شدند. باید یادآوری کرد که برادر شوشتری فرماندهی این محور را برعهده داشت.

همچنین، در محور ۲، به فرماندهی برادر رستم خوانی، گردان حضرت سیدالشهدا (ع) از اسکله شهید حمید باکری حرکت می‌کرد و پس از عبور از آب راه‌های موته، زید و زید ۳، به منطقه بدون پوشش نی می‌رسید و سپس، با رعایت اصل غافل‌گیری عبور خود را به سمت سیل بند دشمن ادامه می‌داد.

مأموریت و استعدادی که برادر مهدی باکری در جمع بندی کلی طرح مانور لشکر توضیح داد، چنین بود:

"برای شکستن خط، دو گردان؛ پاک‌سازی خط دوم و حدفاصل آن تا خط اول، دو گردان؛ برای عبور از رودخانه، یک گردان؛ برای حرکت و پاک‌سازی به سمت پل جوبیر و الحاق با تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم، یک گردان؛ و برای احتیاط محورهای ۱ و ۲ تا رسیدن نیروها به دجله، دو گردان. قرار بود دو گردان مزبور (احتیاط) با یک تیپ از لشکر ۲۸ ارتش

در صورت تأمین منطقه تا دجله، برای عبور از سرپل تصرف شده و رسیدن به جاده از قسمت کیسه‌ای و منطقه شمالی پل جوبیر در خط حد تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم به کار گرفته شوند."

دیگر گردان‌های غیر پیاده رزمی عبارت بودند از: طارق (یگان دریایی) به فرماندهی برادر گرچی، ذوالفقار (واحد ادوات و خمپاره)، امام رضا (ع) (واحد بهداری) و ثارالله (واحد تعاون) با مسئولیت برادر نیرومند.

### میزان آمادگی یگان پیش از عملیات

هر چند لشکر ۳۱ عاشورا کوشش‌هایی را برای کسب آمادگی انجام داد، اما هنوز هم از مشکلاتی که بخشی از آن به تغییرات طرح مانور و بخشی دیگر جنبه لجستیکی داشت، رنج می‌برد. برادر مهدی باکری، فرمانده لشکر، در گزارش خود به فرماندهی کل ضمن بیان آخرین وضعیت لشکر و میزان آمادگی آن به گوشه‌ای از مشکلات خود اشاره کرد و گفت:

"۱) در مورد شناسایی، نخست مادر آب راه اخلاص و ایثار مشغول بودیم، اما شناسایی در محور آب راه‌های فتح و زید (از عقبه موته و عادل) به دلیل تغییر منطقه محول شده، کمی با تأخیر همراه است.

۲) از نظر زمان لازم برای رسیدن به خط دشمن، دو گردان برای چهار کیلومتر خط با اتکا به یک راه بلم رو، زمان زیادی از ما خواهد گرفت که هنوز محاسبه نکرده‌ایم.

۳) از آنجا که بلم‌های سه نفره‌ای که تحویل گرفته‌ایم، با کوچک‌ترین برخورد در آب غرق می‌شوند، باید از بلم‌های پنج نفره استفاده کنیم.

در مجموع، یگان هشت قایق چینکو بدون موتور، بیست عدد طراد پنج نفره و هفتاد عدد طراد سه نفره دارد. با این حال هنوز به تعدادی چینکو و طرادهای پنج نفره نیاز داریم. از نظر استعداد، قبلاً هشت گردان نیرو داشتیم و در حال حاضر نیز، سازمان هشت گردان را داریم، اما استعدادمان شش گردان است. در مورد آمادگی برای انجام عملیات نیز باید یادآور شد که نیروهای خط‌شکن آموزش غواصی و بلم‌رانی ندیده‌اند.

### شرح عملیات

حرکت گردان‌های خط‌شکن (۱۳۶۳/۱۲/۱۹)

آخرین شب اقامت دو گردان خط‌شکن حضرت سیدالشهدا (ع) و امام حسین (ع) با یک شور و حال خاصی سپری شد. در واقع، آنان پس از روزها انتظار، با خبر عملیات و حرکت به سوی منطقه عملیاتی، دیگر سر از پا نمی‌شناختند. به همین دلیل نیز پس از آماده کردن وسایل و صرف شام و انجام فریضه نماز، مراسم روضه خوانی و عزاداری مفصلی

را در حدود دو ساعت برگزار کردند. در این مراسم، بسیاری از برادران گریستند و در راز و نیازهای خود، طلب آمرزش و شهادت کردند. احساس آنها وصف کردنی نبود. جو معنوی و عرفانی آنچنان فضای منطقه را در بر گرفته بود که هر انسانی را متأثر می کرد.\*

پس از پایان مراسم دعا و نیایش و استراحت مختصری، سرانجام، نیروها در ساعت ۳:۰۰ بامداد ۱۳۶۳/۱۱/۲۰ در حالی که ستارگان آسمان در هوای شفاف و تاریک آنان را بدرقه می کردند، دسته دسته از عقبه به سوی جزیره روانه شدند و به محض ورود، در دسته های چهل نفره در داخل سنگرهایی که با ظرفیت حداکثر پانزده نفر ساخته شده بودند، استقرار یافتند و به حالت آماده باش، به استراحت مشغول شدند. نیروهای گردان های خط شکن که به دلیل محدودیت سنگر، به طور فشرده، در کنار هم قرار گرفته بودند. هر چند آنها ساعت های سختی را پشت سر می گذاشتند، اما شوق ناشی از عملیات جای هیچ گونه گله و شکایتی را باقی نگذاشته بود. آنان پس از شنیدن آخرین توصیه های فرماندهی لشکر در مورد عملیات، سخت سرگرم آماده سازی خود شدند، عده ای در حال باز و بسته کردن سلاح ها و بررسی کردن ملزومات رزمی شخصی، عده دیگری در حال نوشتن وصیت نامه و تعدادی نیز در حال نجوا با خدای خود بودند\*\*. باید یادآور شد که عده ای از رزمندگان به دلیل عدم آمادگی یگان در تأمین نیاز نیروها، بدون غذا مانده بودند. در این میان، یکی از مسئولان گردان گفت: برادران به خاطر خدا گرد و خاک را تحمل کردند و حتی ظهر آب و غذای کاملی هم به آنها نرسید.

برادر محمد سبزی از گردان امام حسین (ع) نیز اظهار کرد: "ما به همین وضعیت بیشتر راضی بودیم؛ چرا که پیش خود حساب می کنیم شاید این طوری خداوند گناهان ما را ببخشد."

ظهر نزدیک بود و برادر مهدی باکری به خوبی می دانست در آبراه های پرپیچ و خم هور گاهی به دلیل تغییرات جوی نیروها در هاله ای از هوای مه آلود قرار می گیرند و تردد آنها با مشکلات بسیاری روبه رو می شود؛ بنابراین، وجود علامت های راهنما که به کمک آنها، شناورها (قایق ها و هاورکرافت ها) و هلی کوپترها به راحتی تردد می کردند یا فرود می آمدند، الزامی بود؛ به همین دلیل، چهار نفر از نیروهای اطلاعات عملیات مأمور شدند تا با نصب علامت های راهنما (فانوس، شبرنگ) در آب راه ها، خطر گم شدن نیروها را به حداقل ممکن برسانند. همچنین، آنان موظف بودند در تقاطع آب راه فتح ۳ منتظر باشند تا از رسیدن نیرو به هنگام تاریکی شب مطمئن شوند.

ساعت ۱۴ رزمندگان دو گردان حضرت سیدالشهدا (ع) و امام

حسین (ع) در حالی که سینه زنی و نوحه خوانی می کردند، با سرود و شعار می رویم سوی جهاد فی سبیل الله یاری رسول الله، یکی یکی و به آرامی سوار قایق ها شدند. در این میان، عده ای از رزمندگان، که در سازمان گردان های رزمی نبودند یا به دلایلی از حضور در منطقه درگیری منع شده بودند، خود را به پای اسکله رساندند و با اصرار و التماس فراوان از فرمانده گردان ها یا گروهان ها خواستند تا آنها را با خود ببرند. یکی از آنان که بسیجی هفده ساله ای بود و با پاسخ منفی فرمانده گردان روبه رو شده بود، پای معاون را گرفت و با حزن و اندوه فراوان، در حالی که بغض گلویش را به سختی می فشرد، گفت: "اگر مرا نبری فردای قیامت از تو شکایت خواهیم کرد، اگر من برگردم و در مسیر خانه تصادف کنم و کشته شوم تو جواب خدا را چه خواهی داد؟ من می خواهم امام حسین (ع) را زیارت کنم، شما چرا مانع می شوید؟\*\*\*"

این حال عمومی برادران در موقع حرکت به سوی خط مقدم بود و بدین ترتیب، گردان امام حسین (ع) در ساعت ۱۰:۱۴ به علت طولانی بودن مسیرش زودتر از گردان حضرت سیدالشهدا (ع) به راه افتاد و پس از طی مسافتی، در تقاطع آب راه موته، فرقان، شمس ۴ و فتح ۳ به آب راه یاسر وارد شد تا پس از توقف کوتاهی و فرا رسیدن تاریکی شب، به حرکت خود ادامه دهد. با غروب خورشید، برادران با سوز و گداز خاصی نماز را به جا آوردند و مجدداً، با عبور از آب راه های مقداد، سلمان، حسین ۱ و ۲ خود را به نزدیک ترین مکان به دشمن رساندند. سپس، در لابه لای نیزارها مخفی و با رعایت سکوت منتظر دستورات بعدی فرمانده برای حمله به دشمن شدند.

گردان حضرت سیدالشهدا (ع) نیز حرکت خود را در ساعت ۱۴:۴۵ روز ۱۳۶۳/۱۱/۲۰ به ستون یک و خیلی آرام آغاز کرد. قرار بود که یک گروهان با بلم و دو گروهان بعدی با قایق های موتوردار چینگو حرکت کنند. در این روز، به دلیل نیامدن سکان داران این قایق ها، نیروهای بسیجی که دو سه روز آموزش داده شده بودند، هدایت قایق ها را به عهده گرفتند. هر گروهان سه دسته داشت و برای هر دسته پنج بلم در نظر گرفته شده بود، ضمن آنکه پنج نفر غواص نیز در یک بلم سوار شدند.

هر چند قرار بود دو گروهان بعدی نیز با قایق فرستاده شوند، اما به دلیل کمبود قایق، به ناچار، یک دسته از آنها در اسکله باقی ماندند. این نیروها در آب راه موته جلو رفتند و حدود هشتصد متر مانده به پایان آب راه (نرسیده به آب راه زید) توقف کردند و یک ساعت منتظر ماندند تا هوا تاریک شود. سپس، بدون آنکه دشمن آنها را ببیند، به سمت آبراه زید ۳ به جلو حرکت کردند.

\* یکی از رزمندگان بسیجی در مقابل پرسش معاون گردان حضرت امام حسین (ع) که از وی پرسید: "چه احساسی داری؟" پاسخ داد: "فقط امام حسین (ع) می تواند بیان کند که چه احساسی دارم. زبان من قاصر است."  
\*\* عده ای از نیروها فرصت را مغتنم شمردند و به عزاداری و نوحه سرایی مشغول بودند. متن اشعار که از بیابان های از حماسه، ایثار و شجاعت شهدای کربلا بود، آن چنان با اخلاص و مغنویت پیوند خورده بود که هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می داد. ترجمه بیتی که در وصف سر بریده امام حسین (ع) بر سر نیزه خوانده می شد، عبارت بود از: "آن قطره خون که از گلو بریده امام حسین (ع) در بالای نیزه به زمین می چکد، دارای این پیام است که، جنگ جنگ تا پیروزی جنگ جنگ تا پیروزی، در حالی که برادران دست به شانه یکدیگر گذاشته بودند، دست راست خود را به سینه زده و هم زمان پای خود را به زمین می کوبیدند (سبک خوزستانی ها) یک صدا می سرودند: جنگ جنگ تا پیروزی لبیک یا خمینی."  
\*\*\* یکی از همین برادران خطاب به فرماندهان گردان می گفت: "هر چه نیامدن برای ما رنج و فشار است، اما به دلیل آن که مسئولان می گویند اسلام اجازه نمی دهد. ما به خاطر خدا و اسلام آن را می پذیریم." آن گاه خطاب به رزمندگان که داخل قایق آماده حرکت بودند گفت: "ولی قول بدهید که اگر شهید شدید به یاد ما باشید و اگر موفق شدید بخواهید تا ما هم جلو بیاییم." برادر محمد سبزی یکی از مسئولان گردان امام حسین (ع)، نقل می کند که: "در مقابل اصرار فراوان یکی از برادران نتوانستیم مقاومت کنیم. وقتی به او گفتم شما فعلاً بیاید از فرط خوشحالی فریادی کشید و بی اختیار گونه مرا بوسید و خود را با تجهیزات به داخل قایق انداخت." [شنیده های راوی].

گروهان نخست (بلم سواران)، که زودتر حرکت کرده بود، در انتهای آب راه زید ۳ منتظر مانده و تیم غواصی پنج نفره نیز با یک بلم تا نزدیکی های سیم خاردار جلو رفته بود؛ چرا که قرار بود آنان تا حد امکان به دشمن نزدیک شوند. این گردان پس از توقف در محل در نظر گرفته شده، منتظر دستور فرماندهی برای آغاز عملیات شد.

### حرکت فرماندهی

ساعت ۳۰:۲۰، در سنگر فرماندهی لشکر (جزیره مجنون پد۵) سفره ساده شام با مقداری نان لواش خشک و یکی دو تا کنسرو پهن شده، برق خاموش بود و در پرتو نور ضعیف چراغ زنبوری، برادر باکری ضمن پاسخ به پرسش های مسئولان لشکر گاه به گاه، چند تکه نان خشک داخل قوطی کنسرو می کرد و به دهان می گذاشت، مراجعات برادران و مسائل عملیات نگذاشت که او بیش از چند لقمه بخورد. شاید هم به عمد، کم غذا خورد. یک بار مشاهده کردم که در حین صحبت با نفر کناری اش تنها نان خشک را داخل قوطی کنسرو کرد و بی آنکه غذایی با نان همراه باشد آن را در دهان خود گذاشت.

برادر باکری سپس، بادگیرهایش را پوشید و از برادران خداحافظی کرد و به طرف قایق فرماندهی رفت، در این قایق که روی چند پل خیبی نصب شده بود و روی آن یک اطاق نه، ده متری با سقف ساخته بودند، بی سیم مادر، وسایل تدارکاتی و خدماتی قرار داشت. چند لحظه بعد، پس از آمدن چند نفر دیگر از مسئولان لشکر، قایق در آب راه رعد به حرکت درآمد تا اینکه در چند صد متری تقاطع آب راه رعد و آب راه خیبر برای هدایت لشکر متوقف شد. در این زمان، فرمانده لشکر با فرماندهان دو گردان خط شکن تماس گرفت و پس از بررسی آخرین وضعیت آنان منتظر دستور قرارگاه شد.

حرکت گردان حضرت ابوالفضل (ع) و بروز فاجعه ای اندوهبار در حالی که نیروهای گردان موج نخست و تعداد دیگری از نیروهای موج دوم به اسکله منتقل شده بودند، نیروهای گردان حضرت ابوالفضل (ع) آماده شدند تا از طریق هلی برد به منطقه عملیاتی انتقال یابند، اما متأسفانه، با حادثه ناگواری روبه رو شدند. برادر رحیم نوعی اقدام، فرمانده این گردان، در مورد سرنوشت نیروهای گردانش گفت:

"از صبح شب آغاز عملیات (۱۳۶۳/۱۰/۲۰)، برادران را به محل تجمع (باند هلی کوپتر) بردیم... در آنجا، یک نفر از برادران ارتش در مورد نحوه سوار و پیاده شدن به هلی کوپتر توضیحاتی ارائه داد. نیروها قرار بود که با دو فروند هلی کوپتر به محل مأموریت هلی برد شوند، آن شب تا صبح را منتظر ماندند، ولی از حرکت خبری نشد. بعد از نماز صبح (قبل از طلوع آفتاب)، دستور آمد که برادران به محل تجمع قبلی خود

(پانزده کیلومتری باند هلی کوپتر، موقعیت شهید رهبری) برگردند. برای این کار هشت دستگاه اتوبوس آمد و ساعتی بعد به محل تجمع رسیدیم. برادران به علت خستگی مفرط با همان تجهیزات که حمل می کردند، به استراحت پرداختند، اما هنوز چند دقیقه نگذشته بود که من صدای هواپیما شنیدم، از چادر بیرون آمدم و دیدم چهار فروند جنگنده عراقی در حال نزدیک شدن به مقر هستند. به سرعت برگشتم و فریاد زدم: برخیزید! برخیزید! هواپیماهای دشمن بالای سر ما هستند!!، اما متأسفانه، صدای من به همه چادرها نمی رسید، ضمن آنکه برادران به دلیل بیداری در شب پیش و خستگی زیاد در خواب بودند. بدین ترتیب، به جز چند نفر، دیگران بیدار نشدند. این در حالی بود که یکی از هواپیماهای دشمن که از سرعت خود کاسته بود، آن قدر پایین آمده و به ما نزدیک شده بود که بدون مزاحمت پدافندها، به راحتی با کالیبرهایش به سوی ما آتش گشود و درست، مانند یک هلی کوپتر عمل کرد. در این حمله، دوازده فروند از هواپیمای دشمن در دسته های چهارتایی روی چادرها آمدند، از هر دسته یک فروند جدا می شد و ضمن کم کردن ارتفاع خود، هدف را بمباران می کرد و می رفت. تمامی چادرها که در کنار هم تشکیل یک مربع می دادند، غیر از ضلعی که دستشویی بود، به ترتیب بمباران شدند. با پرتاب بمب خوشه ای از یکی از هواپیماهای دشمن بیشتر چادرها آتش گرفتند. دومین هواپیما ضلع دیگر را که محل استراحت بیشتر نیروها بود، هدف راکت های خود قرار داد. سومین هواپیما نیز، ضلع روبه رویی را که محل استراحت یک گروهان و انبار مهمات و تدارکات بود، با بمب خوشه ای بمباران کرد و پس از آن، هواپیمای چهارمی چادرها را هدف راکت قرار داد و پس از این همه، یکی از هواپیماها دوباره برگشت و چادرها را با کالیبرش زیر رگبار گرفت. به دنبال این حمله هوایی دشمن، جهنمی از آتش به پا شده بود، بدین ترتیب، برادران غافل گیر و مظلومانه شهید شدند. در واقع، از آنجا که آنها با تجهیزات خوابیده بودند، به محض آتش گرفتن لباس هایشان به دلیل انفجار نارنجک ها و مهمات همراهشان هم خودشان شهید و مجروح می شدند و هم آن دسته از افرادی که با زحمت زیاد و تحمل گرمای بسیار سوزان خود را به چادرها رسانده بودند، زخمی و شهید می کردند.

در مدت زمان کوتاهی، هشت دستگاه اتوبوس آتش گرفتند و سوختند. یکی دو چادر که راکت ها مستقیماً به آنها خورده بودند، با نفرات، تجهیزات و وسایل شان به طور کلی از بین رفتند.

پس از این حادثه، تنها یک گروهان از بسیج ماند که با گروهان مأمور به ارتش، که آنها به مقر خودشان برگردانده شده بودند، مجدداً، سازمان دهی شدند و چند روز بعد (شب سوم)، در عملیات شرکت

کردند که بیشتر آنها شهید شدند. از نیروهای ارتشی نیز تعداد بسیار محدودی باقی مانده بودند که به ارتش برگردانده شدند. (۲)

به عقیده برادر نوعی اقدام علت لو رفتن مقر این بود که هنگام نقل و انتقال اتوبوس‌ها هواپیمای دشمن در منطقه در حال گردش بود و متوجه حرکت هشت دستگاه اتوبوس و تجمع آنان در موقعیت شهید رهبری شد. البته، برادر اُصلانو، معاون گردان، عقیده دیگری داشت و می‌گفت: "دشمن از هدف گردان موقعیت و ترکیب آن اطلاع داشت."

### آگاهی دشمن (۹)

هر چند دشمن در آستانه عملیات اقدامات و تحرکاتی که هوشیاری و اطلاع نسبی او از عملیات را نشان دهد، نداشت، اما با توجه به گزارش عملیات بدر نسبت به انجام عملیات آگاه بود.

در تاریخ ۱۳۶۳/۱۱/۲۸، یکی از منابع اطلاعاتی دشمن خبر حمله ایران در هورالهوریزه را به اطلاع عراق رساند؛ موضوعی که آمادگی صدرصد دشمن را در این تاریخ باعث شده بود. در همین زمان، حساسیت دشمن روی پد الحجره زیاد شد و دستور شناسایی مفصل پد مزبور را صادر کرد. در همین تاریخ، نیروهای بی کیفیت جیش الشعبی از نقاط حساس عقب برده شدند و نیروهای قوی سازمانی جای گزین آنها شدند. بدین ترتیب، در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۱، دشمن به یقین رسیده بود که حمله آینده از منطقه الهویزه خواهد بود.

در تصدیق مطالب مزبور اشاره به این نکته کافی است که سرهنگ دوم الیاس خضر، فرمانده گردان ۲ تیپ ۴۲۹ پیاده تحت امر لشکر ۳۵، در بازجویی خود پس از اسارت اعتراف کرد: "طی بیست روز پیش از عملیات، بارها به ما ابلاغ شده بود که نیروهای ایرانی آماده حمله‌اند، هوشیار باشید. (۳) وی درباره اطلاع از ساعت عملیات نیز گفت: شب عملیات ساعت ۲۰:۰۰ به من ابلاغ شد که براساس شنود از بی سیم‌ها، نیروهای ایرانی قصد حمله و تعرض دارند؛ بنابراین، نیروهای خود را به حال آماده باش در آوردم. (۴)

### شب نخست، عملیات در محور شمالی

شب نخست عملیات، گردان سیدالشهدا (ع) با سیصد نفر وارد عمل شد. \* البته، به دلیل کمبود قایق، نیروهای امدادگر و برخی دیگر از نیروهایش به همراه خود بی سیم نبرده بودند. حدود ساعت ۲۳:۰۰ در حالی که تیم‌های غواصی تازه حرکت کرده و هنوز به خط دشمن نرسیده بودند، سمت چپ گردان وارد عمل شد و حساسیت و هوشیاری

دشمن را برانگیخت. بدین ترتیب، نیروهای دشمن به شلیک منور اقدام کردند و امکان عمل را از گردان خط‌شکن گرفتند. (۵) با این حال، ساعت ۵۰:۲۳ نخستین دسته از نیروهای گردان به سیل بند دشمن رسیدند و درگیری را آغاز کردند. \* یک تیم غواصی نیز بدون درگیری به خط دشمن رسید، اما تیم دوم پیش از رسیدن به خط با دشمن درگیر شد و تیم سوم نیز که اطراف قایق فرمانده گردان بودند، به سیل بند دشمن حمله کردند. در همین زمان، یک گلوله به قایق فرمانده گردان خورد و آن را از کار انداخت، اما با دو قایق دوشکا سوار به جلو کشیده شد. این دو قایق مأموریت داشتند سمت چپ و راست دشمن را با ایجاد آتش مشغول کنند، اما خدمه آنها روحیه لازم را برای این کار نداشتند. وقتی که سیل بند دشمن به وسیله گروهان اول از سمت چپ و راست گشوده شد، گروهان دوم خود را به سمت راست سیل بند رساند و به طول ۱/۵ کیلومتر با دشمن درگیر شد. گروهان سوم نیز، که یک رسته‌اش روی اسکله باقی مانده بود، از سمت چپ سیل بند وارد عمل شد و منطقه درگیری خود با دشمن را هشتصد متر گسترش داد.

### گردان علی اکبر (ع)

گردان علی اکبر (ع)، دومین گردان عمل کننده در محور ۲، ساعت ۲:۳۰ تا ۳:۰۰ بامداد روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۱ (یعنی تقریباً دو ساعت پس از پاک‌سازی خط اول)، به محل مأموریت رسید و با راهنمایی‌های فرمانده گردان سیدالشهدا (ع) با بی سیم از معبر روی سیل بند دشمن رفت، اما به دلیل اشتباه در مسیر حرکت آب راه، فرمانده این گردان و دو دسته از افراد یک گروهان در آب راه‌های منطقه سرگردان بودند. البته، گروهان دیگر که توانسته بود در ساعت ۲:۳۰ بامداد خود را به خط برساند، وضعیت تشکیلاتی آشفتگی و وضعیتی داشت. افراد این گروهان پس از پیاده شدن از قایق، به دلیل عدم حضور فرمانده در منطقه در مانده شده بودند. آنان بدون توجه به یادآوری‌های فرمانده گردان حضرت سیدالشهدا (ع) که مرتب فریاد می‌زد: "تجمع نکنید و پخش شوید" به طور متراکم، در پای سیل بند در انتظار فرمانده خود بودند که ناگهان، یک گلوله توپخانه دشمن میان آنها فرود آمد و چهار، پنج نفر از آنها را شهید و سیزده، چهارده نفر دیگر را مجروح کرد. پس از این حادثه، آنان با تبعیت از دستورات فرمانده گردان حضرت سیدالشهدا (ع) به سوی مواضع دشمن - در خط حد خودشان - هدایت شدند و پس از دقایقی، در حالی که نیروهای دشمن در حال فرار از معرکه بودند، کم کم، خود

\* (۹) بخش، آگاهی دشمن را برادر مهدی خدوردی خان با استفاده از گزارش عملیات ۶۲۵ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تهیه کرده‌اند. گزارشی درباره چگونگی عملیات گردان امام حسین (ع) (خط‌شکن) و گردان حضرت قاسم (ع) (گردان دوم) در محور ۱ ن داده است.

\*\* پیام فرمانده کل سپاه: پس از بیست دقیقه از آغاز عملیات، برادر قصاب فرمانده گردان امام حسین (ع)، در پی اعلام رمز عملیات، پیام فرمانده کل سپاه برادر محسن رضایی را قرائت کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَالَ اللَّهُ الْعَظِيمِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوْبِهِمْ جَهَنَّمَ وَبِسِ الْمَصِيرِ وَايْضًا قَالَ: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَاِلْتِصَارِ وَاَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاحْسَانٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاَعِدْ لَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِ الْاَنْهَارِ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا، لَئِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیات ۹۹ و ۷۳ برات)

بسیجیان دلاور، سربازان فدائکار، پاسداران اسلام، امید آفرینان آوارگان لبنان، افغان، عراق، آبان و خرمشهر، ای شیران خط خطه اسلام، یک میلیارد مسلمان چشم به راهتان هستند، مادران فلسطینی، لبنانی، افغانی و عراقی، بر بالین کودکان شیر خوارشان، سرود آزادی و مقاومت شما را از مزه می‌کنند، دست به سر و صورت جگر گوشگانشان می‌کشند و خونی را که از اصابت گلوله اسرائیل و امریکا بر جبین آنان شسته است، پاک می‌کنند و می‌گویند: ناراحت نباش عزیزم که بسیج خواهد آمد، سپاه خواهد آمد، ارتش اسلام خواهد آمد، آن دیگری بر بالین جسد پدر و مادرش در جنوب لبنان و در آبان و خرمشهر نشسته و می‌گوید: ربتا و اجعل لنا من لندنک ولیا و اجعل لنا من لندنک نصیرا، پس فرمانده عزیز، به خروش، به رزم، سرود مقاومت و آزادی را با آهنگ رگبار مسلسل خود بیامیز و حماسه‌ای بیافرین که مولایت این زمان را وعده داده است. برادر جان فریاد کن که از ظالمان، ای نامردان اگر راست می‌گویید منتظر باشید که آمدیم خدا یار ماست ما بر خدا توکل کردیم، پیراهن ترس را پاره کردیم و بر نفسمان آن چنان تاختیم که بیچاره راه فرار را جست‌وجو می‌کرد... رزمندگان به سوی جهاد بشنید که سرنوشت جنگ و انقلاب و اسلام و رزم انقلابی امان باید در جلوی روی شما تعیین شود و خوشا به حال کسانی که در این لحظات در اقیانوسی از صلاح و ثواب و مغفرت قرار گرفته‌اند! برادران بشنید به سوی خدا فقط او را بپرستید، فقط از او یاری بخواید و هیچ کس را شریک او قرار ندهید، به یاری نور (آن هم نوری که در حجاب‌ها از مقابلش برطرف شده‌اند) خدا را بپرستید، صبر را پیشه کنید و با اراده‌ای که نفس راه فرار در مقابل آن نداشته باشد، بر خدا توکل کنید و با آرامش و خونسردی کامل به دشمن نزدیک شوید و آن چنان بر او بشورید که از زمین و آسمان مورد هجوم قرار گیرد، هیچ غباری نباید از حرکتتان برخیزد، هیچ صدایی نباید از قدم‌هایتان به گوش برسد، آن گاه همانند صحابه‌ای الهی آن سان به دشمن یورش برید که دشمن قبل از اصابت گلوله شما به قلب او، ناگهان بمیرد، مطمئن باشید که خداوند با شماست و مجال است وعده‌ای را که داده است وفا کند و در پایان یاد زهرا، بزرگ‌ترین مظلومه تاریخ را (که جهان به گرد خانه او می‌چرخد) همواره زنده نگهدارید. به امید دیدار؛ برادر شما محسن رضایی

را از طریق جاده‌ای که به طور مستقیم به خط دوم وصل می شد به اهدافشان نزدیک کردند.\*

یکی از سنگرهای دشمن در خط اول، تا صبح مقاومت کرد تا اینکه نیروهای خودی با استفاده از روشنایی، سنگرهای اطرافش را زیر آتش گرفتند و ارتباطش را با آن سنگرها قطع کردند. بر اثر شدت آتش خودی، نیروهای عراقی که ۲۵ نفر می شدند، از سنگر خارج شدند و فرار کردند که به غیر از تعدادی از آنان بقیه کشته شدند. علت مقاومت سنگر مزبور این بود که درون سیل بند کنده شده بود و پوشش مناسبی داشت.

### روز نخست عملیات

با فرارسیدن روشنایی صبح، نیروهای خودی سنگرهای مزاحم دشمن را سرکوب کردند. نیروهای تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) نیز موفق شدند پل مهم و استراتژیک جویبر را منفجر کنند و یک گروهان خود را به خط دوم دشمن در کنار دجله برسانند. کسب این موفقیت و فرار نیروهای دشمن منطقه مقابل گردان حضرت سیدالشهدا (ع) را خالی کرد.

برادر جمشید نظمی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، درباره روز نخست عملیات گفت:

"ساعت ۱۱:۳۰ الی ۱۱:۳۰ صبح، متوجه شدیم دشمن نیروهایش را به سمت نهر روطه در جنوب حرکت می دهد. ساعت ۱۲ ظهر بود که به نزدیک ترین قسمت کیسه‌ای دجله (کنار نخل‌ها) رسیدیم. نیروها از سیل بند کنار دجله عبور کردند و از شرق دجله به طرف غرب آن آتش گشودند، در همین لحظه‌ها، برادر باکری و امین شریعتی به آنجا آمدند و با دستور برادر باکری برای رفتن به آن طرف دجله، در صدد تهیه لباس غواصی و وسایل عبور برآمدیم، سیم‌های تلفن را بستیم و با استفاده از لباس غواصی کوشیدیم از رودخانه عبور کنیم، اما جریان آب مانع از این کار شد. پس از آن، به فکر قایق افتادیم. یک ماشین ایفای عراقی آنجا بود که برادر باکری آن را روشن کرد و با آن یک قایق و یک بلم را برای عبور از دجله به کنار رود آوردیم، اما از طرف مقابل، عراق به تیراندازی اقدام کرد. بدین ترتیب، نیروهای خودی از حرکت در روز منصرف شدند و قرار شد شب در تاریکی هوا، از روی دجله عبور کنند؛ بنابراین، پس از مقاومت در آن محل، برادران چند ساعت به استراحت پرداختند."

### شب دوم: از طرح ریزی تا اجرای عملیات

آسیب پذیری خط پدافندی و احتمال وقوع خطرهای جدی ناشی از آن باعث شد تا فرماندهان طرح تأمین اطمینان بخشی را تهیه و تنظیم کنند. پس از نشست فرماندهان، آنچه سهم لشکر ۳۱ عاشورا شد، تصرف فرورفتگی دجله (منطقه کیسه‌ای) و عبور از دجله و پاک‌سازی سمت چپ محور لشکر (دهکده الکرام - راست نهر روطه)

و پدافند در حاشیه رودخانه دجله بود. در همین راستا، یک گردان از تیپ ۲ لشکر ۲۸ ارتش در شرق دجله، قسمت خالی مانده منطقه جویبر را پوشش و گردان دیگری در غرب دجله سرپل تصرف شده از سوی لشکر ۳۱ عاشورا را تا حدی توسعه می داد. به دنبال این تصمیم، برادر مهدی باکری ضمن برآورد آخرین وضعیت دشمن، استعدادی را به اندازه یک گردان برای انجام طرح مزبور در نظر گرفت.

ساعت به ۲۴ نزدیک می شد. نیروها را بیدار کردند و کنار نخستین کانال کشاورزی آنها سوار قایق شدند و به آرامی روی رودخانه دجله به سمت مواضع دشمن به حرکت در آمدند. ناگهان، در موقعیت مناسبی، به طور همه جانبه، آتش سنگینی به سوی خط دشمن (محل که ظهر تیراندازی کرده بودند) برای ارزیابی واکنشی نیروهای عراقی به اجرا در آوردند. همان گونه که انتظار می رفت، نیروهای دشمن واکنشی جدی از خود نشان ندادند؛ بنابراین، نخستین تیم از گروهانی که به خط زده بود، به سرعت خود را به آن سوی دجله رساند و به چپ و راست خود باز شد، به همین ترتیب، دیگر نیروهای گردان مطابق طرح مانور در خط حد خود گسترش یافتند. یک گروهان از سمت راست ساحل دجله و یک گروهان از سمت چپ آن محل کیسه‌ای را دور زدند تا به گلوگاه آن رسیدند، گروهان سوم نیز از وسط کیسه‌ای عمل کرد. ساعت ۱:۰۰ بامداد نیروها با عبور از دجله و تصرف منطقه کیسه‌ای و پاک‌سازی دیگر مناطق در پشت دجله (بخش حریبه)\*\* با دشمن درگیر و تا صبح پدافند کردند.

### روز دوم (۱۳۶۳/۱۲/۲۲)

در روز دوم نیز، درگیری همچنان ادامه یافت. ساعت ۱:۰۰ صبح برادران بشردوست، امین شریعتی (از قرارگاه کربلا)، احمد کاظمی (فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف) و برادر باکری در قسمت شرق دجله (کیسه‌ای) کنار یک کانال درباره آخرین وضعیت نیروهای تحت امر قرارگاه کربلا، بحث و گفت و گو کردند. در بین سخنانشان روی این مسئله که امشب به سمت اتوبان بروند و از دو طرف آن به سمت جنوب سرازیر شوند، بحث‌هایی صورت گرفت و قرار شد که لشکر عاشورا مقدمات این کار را فراهم کند.

پس از آن، به اتفاق برادر باکری، برادر احمد کاظمی و یکی دو نفر بی سیم چی و سکان دار سوار یک قایق شدیم و روی دجله کیسه‌ای را به سمت جنوب دور زدیم تا به گلوگاه کیسه‌ای در شمال الکرام رسیدیم، سپس، از قایق پیاده شدیم و مقداری جلو رفتیم، پس از آنکه برادر باکری و کاظمی منطقه را شناسایی کردند و برادر باکری اتوبان را به برادر کاظمی نشان داد، از مسیری که آمده بودیم، به عقب برگشتیم تا به محل قبلی در شرق دجله رسیدیم.

\* کمیود قایق مناسب برای ترابری نیروها، یکی از مشکلاتی بود که لشکر ۳۱ عاشورا را در جریان عملیات، به ویژه هنگام انتقال نیروها موج دوم و سوم در نیمه شب به شدت با بحران روبه‌رو کرده بود، به طوری که برادر باکری در ساعت ۳:۴۵ نیمه شب، در تماس با قرارگاه با عصبانیت ضمن درخواست قایق گفت: "شما قایق کمک کنید، بابا کمیود قایق پدر ما را در آورد. همین امر تا بعد از ظهر روز بعد همچنان به قوت خود باقی مانده بود؛ بنابراین از پیامدهای آن نرسیدن نیروی کافی به خط بود که ایجاد زانده‌ای را در خط حد لشکر ۳۱ عاشورا و نیز میان لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) و تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم (ع) (حدود پانصد متر) باعث شد که پاک‌سازی نگردد و دشمن در این زانده‌ها حضور داشت.

\*\* حریبه در نسخه نخست این گزارش، حدیبه نوشته شده بود و همچنین، در برخی از کالک‌های عملیاتی، حدیبه و در نقشه همایون (عراق) با مقیاس ۱/۵۰۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی، الحریبه حریبه آورده شده است.

بسیجیان در حال آوردن پل‌های [خیبری] نפרرو بودند که حدود پانزده عدد از آنها را از کنار به هم وصل کرده بودند. برخی از نیروها در حال وضو گرفتن با آب دجله و گروهی در حال نماز و تعدادی دراز کشیده بودند. افرادی هم در حال خوردن نان و پنیر و خرمایی بودند که دیشب، به عنوان جیره در داخل کیسه‌های پلاستیکی برایشان فرستاده بودند. تعداد زیادی از برادران نیز در چند متری دجله نماز می‌خواندند.

هر چند وقت یکبار، هواپیماها و هلی‌کوپترهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر می‌شدند. گاهی، هلی‌کوپتر آنها آنقدر پایین می‌آمد که به راحتی پروانه‌های گردان آن دیده می‌شد، اما اقدامی انجام نمی‌دادند؛ چرا که پدافندهای خودی به سمت آنان تیراندازی می‌کردند.

پس از ادای نماز ظهر و صرف مقداری نان و پنیر، دوباره، نزد برادر باکری رفتیم که داخل یک جیب کوچک نظامی نشسته بود و به علت سرد شدن هوا و همراه نداشتن اورکت در داخل آن کز کرده بود. وی با چشمانی که به علت چند شب نخوابیدن سرخ شده بود، با صدای گرفته گاه گاهی، با بی‌سیم تماس می‌گرفت. در همین حال، برادر رستم خوانی مسئول محور ۲ نزد برادر باکری آمد و به وی گفت:

"نیروهای دشمن در کنار پل و روی دجله پاشیده شده و سازمانی ندارند، امشب، حتماً باید برویم و پل روی اتوبان (در شمال جوبیر) را منفجر کنیم و گرنه چند روز دیگر به منطقه می‌ریزند و همه را قلع و قمع می‌کنند!

وی همچنین اضافه کرد:

شما دو گردان به من بدهید تا بروم کار را تمام کنم، خواهش می‌کنم که مطلب را به قرارگاه بگو و فشار بیاور تا قبول کنند."

برادر باکری حرف او را تأیید کرده و گفت:

"حالا ببینم چه می‌شود."

ساعتی از این گفت و گو نگذشته بود که برادر احمد کاظمی پشت

بی‌سیم به برادر باکری گفت:

"مهدی صحبتی که با هم کردیم راجع به آن طرف دجله و اتوبان، فعلاً آن حرف‌ها را رها کن و بچه‌هایت را بردار و به سمت پایین (جنوب) طرف‌های همایون بیا کمک ما."

وی روی این مسئله تأکید کرد و از برادر باکری خواست تا از سمت شرق دجله نیروهایش را به طرف جنوب روی همایون سرازیر کند و افزود:

"برادر امین شریعتی می‌آید و قضیه را کاملاً به شما می‌گوید."

پس از این بی‌سیم بود که لشکر عاشورا مأمور شد برای کمک به

لشکر ۸ نجف به سمت جنوب حرکت کند. (۷)

برادر جمشید نظمی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، در این باره می‌گوید:

"عصر روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۲، به نیروهای لشکر اطلاع دادند که باید به سمت، همایون بروند. بدین ترتیب، آنها دو گروهان با دو معاون گردان را به عنوان احتیاط گردان‌های امام حسین (ع)، گردان‌های علی اکبر (ع)، علی اصغر (ع) و نیروهای اعزامی گردان سیدالشهدا (ع) به روستای الکرمان فرستادند اما آنها هنگامی به همایون رسیدند که گردان‌های مزبور وارد عمل شده بودند."

### شب سوم (۱۳۶۳/۱۲/۲۲) عملیات در محور همایون

به دنبال این تصمیم‌ها در ساعت ۲۱:۳۰، برادر مهدی باکری جلسه فوق‌العاده‌ای را با فرماندهان گردان‌های امام حسین (ع)، امام سجاد (ع)، حضرت علی اصغر (ع)، حضرت علی اکبر (ع) و حر برگزار کرد. در این جلسه، فرماندهی ضمن تأکید بر تهدیدهای دشمن و خطرهایی که متوجه لشکر ۸ نجف اشرف در جناح چپ می‌باشد، حساس بودن منطقه و ضرورت کمک لشکر عاشورا به آنان را یادآور شد. سپس، طرح مانوری را به اتفاق مسئولان گردان‌ها تنظیم و خود را آماده اجرای عملیات کرد. در این طرح، که تعدادی از فرماندهان بدون شناسایی از منطقه ناچار به انجام آن بودند، مقرر شد نخست، دو گردان امام حسین (ع) و حر از قسمت شرق دجله از نهر روطه به سمت جنوب حرکت کنند. سپس، گردان‌های حضرت علی اصغر به عنوان پشتیبان گردان امام حسین (ع) و گردان حضرت علی اکبر (ع) به عنوان پشتیبان گردان حر در موج دوم و پشت سر آنها به کمکشان بشتابند. طبق طرح گردان حر و گردان علی اکبر (ع) که پشت سر آن بود، باید نزدیک جاده نظامی بعد از خط دوم دشمن و گردان امام حسین (ع) و گردان پشت آن، گردان علی اصغر (ع) در سمت راست آنها - نزدیک دجله - عمل می‌کردند.

عملیات شب سوم مطابق طرح پیش‌بینی شده آغاز شد. در این مرحله از عملیات، افزون بر نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا، سه گردان از لشکر ۸ نجف و دو گردان از لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) حضور داشتند. این یگان‌ها توانستند ضمن پاک‌سازی و انهدام دشمن تا خط الهاله پیش روند، اما به دلیل ارتفاع کم جاده و نبود دستگاه مهندسی برای زدن خاکریز و بر اثر پاتک دشمن در نزدیکی ظهر روز بعد (روز سوم) به خط همایون برگشتند.

برادر محمد اصابلو، معاون گردان حضرت ابوالفضل (ع) - که بنا به دستور برادر باکری به کمک مسئولان گردان حر رفته بود - درباره چگونگی عملیات در خط همایون گفت: "پس از طی مسافتی، به پنجانه

\* برادر مهدی باکری که شاهد چهره پریش برانگیز فرماندهان شده بود. [خطاب به برادران می‌گوید: 'به دلیل کمبود وقت، فرصت شناسایی و توجیه بیشتر نیست، اما باید هر طور شده وارد عمل شویم'. \*\* برادر اصابلو، معاون گردان ابوالفضل، درباره همکاری‌اش با گردان حر می‌گوید: 'صبح ساعت ۱۰ بود که پس از گرفتن گروهانی که بهارتش داده بودیم، از جزیره به جلو حرکت کردیم، ساعت ۱۱:۳۰ دقیقه به اسکله رسیدیم. در آنجا با برادران باکری و رستم خوانی تماس گرفتیم و آمادگی خودمان را اعلام کردیم، برادر رستم خوانی گفت: 'باید اینجا و نخسته شما برای شناسایی به پشت دجله بروید و بعداً، نیروهایت را وارد عمل کنید، بعد این گفت و گوها نیروها را آماده کردیم و به اتفاق از هور رد شده و وارد منطقه عملیات شدیم بنا به دستور رستم خوانی، خودم برای شناسایی غرب دجله از آن گذشتم و پس از اتمام کار، ساعت ۲۰:۰۰ برگشتم و به دنبال نیروها رفتم که آنها را به جلو بیاورم که به برادر باکری برخوردیم ایشان گفتند: 'نیروها را به گردان امام حسین (ع) دادیم به دنبال آنها نرو، شما با گردان حر وارد عمل شوید. پس از برگزاری جلسه هماهنگی برای فرستادن نیروهای لشکر به کمک لشکر نجف، من نیز به همراه گردان حر به جلو رفتم (۸)

متری دشمن رسیدیم، عراقی‌ها نورافکن‌ها را روشن کردند و از پشت خاکریزها، نیروهای ما را که در سطح صاف قرار گرفته بودند، زیر رگبار مسلسل و تانک گرفتند و بدین ترتیب، تعدادی از نیروها شهید و مجروح شدند. حرکت برای برادران خیلی مشکل و موقعیت ما نسبت به دشمن خیلی نامناسب بود، طوری که به سختی می‌شد به سمت جلو حرکت کرد. به هر حال، برادران مقداری جلو رفتند و با رسیدن به نخستین کانال کشاورزی، تصور کردند به کانال سوئیب رسیده‌اند؛ بنابراین، در منطقه‌ای (پشت همایون) حالت پدافند به خود گرفتند، این در حالی بود که تا نهر سوئیب، دو کانال دیگر مانده بود.

برادر جمشید نظمی نیز درباره عمل روی خط همایون گفت: "وقتی نیروهای لشکر به کمک نیروهای لشکر نجف رفتند یک گروهان از گردان سیدالشهدا (ع) را که در منطقه مانده بود، برای تثبیت مواضع و کندن کانال‌های ارتباطی روی سیل‌بند بردند و روز بعد (۱۳۶۳/۱۲/۲۳)، یعنی سومین روز عملیات، دو گروهان مأمور به خط همایون حدود ساعت ۱۲ ظهر، به محل کیسه‌ای دجله برگشتند و شب را استراحت کردند. در چهارمین روز عملیات (۱۳۶۳/۱۲/۲۴)، نیروهای گردان کار مهمی نداشتند و تقریباً تا عصر در حال استراحت بودند. به هر حال، با عقب‌نشینی دشمن تا اندازه‌ای از نگرانی فرماندهی کاسته شد، اما به دلیل نامناسب بودن خط همایون و سست بودن خط پدافندی صفین (خط حدلشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)) که از اقدامات ضعیف مهندسی در ترمیم یا احداث خاکریزهای ضروری ناشی می‌شد، اوضاع چندان مورد رضایت فرماندهان نبود.

#### شب پنجم: (۱۳۶۳/۱۲/۲۴) شب پرحادثه

برادر نظمی در مورد وضعیت شب پنجم گفت: "برادر باکری عصر نزد برادران آمد و گفت: باید امشب به سمت جلو حرکت کنیم؛ سپس، توضیح داد که گردان‌های امام سجاد (ع) امام حسین (ع) و سیدالشهدا (ع) از لشکر خودمان و لشکر نجف اشرف در روستاهای النخلة، حریبه و ابوهران عمل خواهند کرد."

چند دقیقه بعد، دشمن که پیش از این حرکت چشم‌گیری نداشت، فعالیت خود را آغاز کرد و آتش شدیدی را روی کیسه‌ای ریخت و باعث شد تعدادی از برادران شهید و مجروح شوند. بدین ترتیب، نیروها به ناچار، به سمت شرق دجله برگشتند.

در طرح مانور شب پنجم، که برادر باکری توضیح می‌داد، قرار شد که گردان سیدالشهدا (ع) از روی جاده خاکی وسط کیسه‌ای عبور کنند و یک گروه از آن به استعداد ۲۳ نفر به سمت حریبه حرکت کند و گروهی دیگر به استعداد ۲۵ نفر به سمت اتوبان روانه شود و از آنجا به طرف راست (شمال) ادامه عملیات دهد. همچنین، قرار بود گروه سوم به

استعداد ۵۸ نفر روی پل الصفحه (اتوبان) برود و در انتظار رسیدن تیم تخریب در کنار پل بماند.

ساعت ۲:۰۰ بامداد، نیروها برای اجرای طرح مانور پس از عبور از دجله از کیسه‌ای خارج شدند. ساعت ۳:۳۰ بامداد (روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۵)، گروهان سوم که مأموریت حفاظت از پل اتوبان را داشت، اطلاع داد که روی پل منتظر رسیدن گروه تخریب هستند.

فرمانده گردان سیدالشهدا (ع) از فرماندهی لشکر می‌خواهد که تیم تخریب را اعزام کنند، آنان در پاسخ می‌گویند که تیم تخریب حرکت کرده است. در حالی که نیروها مشغول حفاظت از پل بودند، دشمن از بالای ساختمان‌های حریبه آتش زیادی روی نیروهای خودی ریخت، به گونه‌ای که هنگام ورود تیم تخریب به منطقه یک گلوله توپ کنار آنان اصابت کرد و متأسفانه، مسئول تیم به شهادت رسید و یکی دو نفر نیز مجروح شدند. به رغم وضع پیش آمده، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع) تصمیم گرفت که با اعزام یکی دو نفر به جلوسد آتش دشمن را کم کند تا تیم تخریب بتواند روی پل بیاید، اما از آنجا که گردان امام حسین (ع) به دشمن نزدیک‌تر بود، این کار به آنها سپرده شد. نیروهایی که کنار پل مستقر بودند، مرتب فشار می‌آوردند که تیم تخریب هر چه زودتر وارد عمل شود، ما زیر آتش دشمن در شرایط سختی قرار گرفته‌ایم."

گردان امام حسین (ع) تیم تخریب را جلو برد، اما در نزدیکی‌های حریبه، به علت آتش شدید دشمن تیم تخریب موفق به عبور نشد. این وقایع تا روشن شدن هوا طول کشید و بدین ترتیب، امکان هرگونه عمل به کلی از بین رفت.

#### روز پنجم: (۱۳۶۳/۱۲/۲۵)

ساعت ۷:۰۰ صبح بود که تیم تخریب و نیروهای گردان امام حسین (ع) محاصره شدند. در همین حال، نیروهای مستقر روی پل اتوبان پشت سر هم بی‌سیم می‌زدند و می‌گفتند: ما از چهار طرف، زیر آتش قرار گرفته‌ایم."

برادر باکری که امروز صبح، برای ارزیابی وضعیت نیروهای روی پل به نزدیکی آن رفته بود [از مقر فرماندهی در خطوط عقب] درخواست کرد که یک تیم تخریب دیگر بفرستند تا پل را منفجر کنند. فرماندهی همچنین، از نیروهای مستقر روی پل می‌خواهد که آنجا را ترک کرده و به سمت حریبه عقب بکشند.

هوایمما و توپخانه دشمن محل تجمع نیروها را زیر آتش گرفتند و تنها پل پیاده رو که روی دجله بود، بر اثر بمباران هوایمما منهدم شد و نیروها در غرب دجله کنار حریبه ماندند تا تیم تخریب بیاید و پل اتوبان را منهدم کند.

\* ابوهران در برخی از کالک‌های عملیاتی، ابووعان و در نقشه همایون (عراق) با مقیاس ۱/۵۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی، ابوهران نوشته شده است. \*\* نکته جالب بود این که مسئول تیم چند شب پیش از مأموریت خواب دیده بود که شهید می‌شود و چند نفر دیگر هم به او گفته بودند که خواب شهید شدن او را دیده‌اند.

چند دقیقه بعد، دومین تیم تخریب با قایق به آنجا رسید و مهمات و مین‌ها را تخلیه کردند، اما به دلیل نیاوردن کامل وسایل مورد نیاز و شدت آتش دشمن نتوانستند کاری انجام دهند. در نتیجه، به ناچار با به جا گذاشتن وسایل تخریب، زخمی‌ها را برداشته و به عقب برگشتند. نزدیک ساعت ۸:۰۰ صبح، تیپ احمدین موسی (ع) محل خود را ترک و عقب نشینی کرد و ۳۰ دقیقه بعد به فرمانده لشکر [۳۱ عاشورا] خبر شهادت فرمانده گردان امام حسین (ع) (برادر اصغر قصاب) را اعلام می‌کنند.

ساعت ۹ صبح اعلام کردند که تیپ قمر بنی هاشم (ع) نیز عقب آمده است. در سمت جنوب خطوط عملیاتی، نیروهای لشکر ۸ نجف تا ظهر در کنار پل ابوعمران ماندند و نیروهای گردان سیدالشهدا (ع) از لشکر ۳۱ عاشورا نیز به درگیری خود با دشمن ادامه دادند. آنها حدود ساعت ۱۱ صبح، در روستای حریبه، هشت تن از عراقی‌ها را اسیر کردند. فرمانده گردان سیدالشهدا (ع) همراه با حدود دوازده نفر به برادر باکری در قسمت شمالی حریبه در کنار دجله ملحق می‌شود و یکی دو ساعت پس از آن، تانک‌های دشمن پاتک خود را آغاز کردند. برادر

نظمی در مورد آن گفت:

"من به علت خستگی زیاد خوابم گرفت. چند دقیقه بعد با صدای بلند برادران که می‌گفتند: تانک! تانک! از خواب پریدم. دیدم نفربرهای دشمن به سرعت حریبه را دور می‌زنند و از آنجا هم در حال رسیدن به سیل‌بند مقابل ما بودند. با این حرکت دشمن، محاصره ما حتمی بود. در این گیرودار، تعدادی از برادران روحیه خود را باخته بودند و [به زحمت] جلوی آنها را گرفتیم.

فرمانده با مشاهده تانک‌ها و نفربرهای دشمن، پی‌در پی توصیه‌های لازم در مورد نحوه آرایش و مقابله با دشمن را به برادران گوشزد می‌کرد. آنان با جمع‌آوری باقی مانده موشک‌های آر. پی. جی بی‌باکانه به شکار نفربرهایی پرداختند که به چهل تا پنجاه متری نیروها نزدیک شده بودند. برادر نظمی گفت:

"چند موشک آر. پی. جی به نفربرهایی که در چهل پنجاه متری ما بودند شلیک کردیم. با شعله‌ور شدن آنها، افراد داخلشان بیرون ریختند و پا به فرار گذاشتند که برادران از پشت سر آنها را می‌زدند. بقیه آنها هم با دیدن این صحنه عقب نشینی کردند. (۹)

#### پاتک دوم و غروب خورشید عاشورا

پس از دفع نخستین پاتک دشمن، برادر مهدی باکری کوشید که برادران تا شب مقاومت کنند تا با استفاده از تاریکی شب پل را منهدم کنند، آنان نیز حرف او را تأیید و برای ایستادگی آمادگی خود را اعلام کردند. ساعت ۱۴:۳۰، به فرمانده لشکر خبر دادند که دشمن از پل

گذشته و وارد حریبه شده و از دشت باز مقابل قسمت کیسه‌ای دجله (نرسیده به گلوگاه)، دست به پاتک زده است.

سماجت دشمن در تداوم پاتک موجب شد که سیل‌بند مقابل فرماندهی از نیروی خودی خالی شود و به دست دشمن بیفتد. بدین ترتیب، نیروهای خودی در داخل شهرک و پشت سیل‌بند در حالی که محاصره شده بودند، با دشمن مقابله کردند. به دلیل تنگ‌تر شدن محاصره، برادر نظمی به برادر باکری گفت: "شما بروید عقب، ما اینجا هستیم"، اما برادر باکری پاسخ داد: "ما می‌خواهیم بجنگیم، چگونه برگردیم عقب، مسئله اسلام در میان است." این پاسخ برادر نظمی را قانع نکرد و وی به خود جرئت داد به خشاب‌هایی که برادر باکری پر می‌کرد، ضربه زد و آنها را به زمین ریخت، اما برادر مهدی به او گفت: "خدا که هست، تو چه می‌گویی؟ همین جا، خواهیم جنگید و عقب نخواهیم رفت."

با آمدن دشمن روی سیل‌بند، محاصره نیروهای خودی کامل و نبرد تن‌به‌تن آغاز شد. برادر کاملی بی‌سیم چی برادر باکری می‌گوید: "ما هر چه به برادر باکری اصرار کردیم که برگردد، نپذیرفت. به او گفتم از حبیب (اسم رمز قرارگاه) می‌گویند: "شما برگردی عقب"، اما او نپذیرفت و به کلی خودش را از بی‌سیم دور کرد. از طرف دیگر، برادران [قرارگاه] از پشت بی‌سیم به من می‌گفتند: "حتی اگر می‌توانید دست و پای او را ببندید و بیندازیدش داخل قایق و او را بکشید بیاورید عقب". من رفتم پیش او گریه کردم و قسمش دادم؛ برادر قمرلو (...). نیز خیلی به او اصرار کرد، اما او به عقب برنگشت و به من گفت: "شما روی سیل‌بند آتش کنید تا من بروم این نارنجک‌ها را بیندازم پشت آن". ما این کار را کردیم و او رفت نارنجک‌ها را پرتاب کرد و برگشت. دوباره گفت: "برو به خمپاره اندازهایمان بگو آتش بریزند". این کار را انجام دادم و برگشتم پیش او، بار دیگر گفت: "برو به برادرانی که روی تپه کنار حریبه هستند بگو خودشان را بکشند به سینه تپه و سرها را پایین بیاورند که خطرناک است؛ دستورش را انجام دادم و برگشتم. این بار، گفت: "از پشت بی‌سیم نیروی کمکی بخواه". رفتم با بی‌سیم درخواست نیرو کردم و تا آمدن کنار او، خطاب به من گفت: "نمی‌دانم نیروهای برادر جمشید نظمی در چه حالی هستند، برو خبری از آنها بیاور" (آنها در چند متری برادر باکری قرار داشتند).

همین که رفتم دنبال آنها پس از چند دقیقه، دیدم یک قایق روی دجله در حال حرکت است که برادر قمرلو هم سوار آن بود، در همین لحظه، آتش آر. پی. جی، که قایق را نشانه رفت، توجه مرا به خود جلب کرد. کمی بعد از آن فهمیدم برادر باکری زخمی شده و وی را به آن قایق برده بودند که دشمن آن را به آتش کشید و برادر باکری به شهادت



رسید."

برادر قمرلو، فرمانده گردانی که در همان روز سازمان دهی شده و همراه شهید باکری در آن قایق بود، می گوید:

"در سیل بند که بودیم دشمن تا بیست متری روی سیل بند رسید و من به برادر باکری گفتم: به خاطر اسلام شما برگردید، هر چند شما به شهادت علاقه دارید و می خواهید به لقاءالله برسید، اما اسلام به شما احتیاج دارد. خواهش می کنم بروید عقب ما اینجا هستیم، بر اثر اصرار زیاد من که تا حد گریه کردن رسیده بود، گفتم: "برو برادر تندرو (سکان دار تنها قایق باقی مانده در پشت خط) را بیاور سوار قایق کن. از زخمی شده است."

رفتم و او آوردم داخل قایق، برادر باکری هم رفت و سوار قایق شد. آن را روشن کرد و چند لحظه توی فکر رفت و به نقطه ای خیره شد! پس از این حالت، قایق را خاموش کرد و دوباره آمد پایین هر چه مدارک در جیب داشت در آورد، نقشه و دفترچه یادداشت و دیگر مدارک را پاره کرد و به داخل دجله انداخت و به ما گفت: هر کس نارنجک دارد بیندازد!

خودش یک نارنجک را به پشت سیل بند انداخت و چند نفر از عراقی ها را به درک واصل کرد و برگشت. سپس، با خوشحالی به خواندن دعا و گهگاهی هم سرود مشغول شدند برادران را به مقاومت، دعا خواندن و سرودخوانی تشویق کرد. گاهی تکبیر می گفت، لحظاتی امام زمان (عج) را صدای زده، خیلی چاپک شده بود. زیاد هم از خودش مواظبت نمی کرد! انگار می دانست که شهید خواهد شد.

بیشتر برادران در حال زدن آر. پی. جی بودند، در این لحظه، تیری به کلاه کاسک من خورد و ترکشی هم به بدنم اصابت کرد - که البته، تأثیر چندانی نداشت - به او گفتم: "برادر مهدی انگار که من تیر خوردم"، او آمد پیش من و آر. پی. جی را از من گرفت و گفت: "تو تیراندازی کن". چند لحظه گذشت، رفتم آر. پی. جی را دوباره گرفتم و گفتم: "شما نقطه ای که ما را اذیت می کنند، زیر آتش بگیرید تا من یک موشک به آن بزنم". پس از شلیک آن، دومی را که آماده می کردم به او گفتم: "ما دشمن را زیر آتش می گیریم شما خودتان را بکشید عقب به هر نحو که شده به عقب برگردید". او در حالی که مشغول خواندن دعا بود، حرف مرا رد کرد. دوباره به او اصرار کردم. برگشت گفت: "تو مگر عقل خود را از دست داده ای از اینجا کجا برگردم؟!"

در حین درگیری، برادرانی که زخمی می شدند، آنها را به داخل قایق می بردیم، برادر باکری کنار من نشسته بود و تیراندازی می کرد. یک دفعه در بین ذکرهایی که می گفت ناله ضعیفی کشید و به رو به زمین دراز کشید، با عجله او را برگرداندم و در بغل گرفتمش دیدم که از

پیشانی او خون بیرون می آید. هر چه او را صدا زدم، بوسیدم، پاسخی نشنیدم، فقط نگاهم می کرد. قایق را روشن و او را به آنجا منتقل و با عجله به طرف نیروهای خودی در شرق دجله حرکت کردیم. دشمن قایق را زیر رگبار گرفته بود، به طوری که آن را سوراخ، سوراخ کرد، اما تیری به ما اصابت ننمود، در همین حال، یکی از افراد دشمن کنار دجله آمد و با شلیک موشک آر. پی. جی موتور قایق را نشانه گرفت که به علت وجود بنزین در موتور قایق و داخل خود قایق باعث اشتعال آن شد. آتش به سرعت همه قایق را در بر گرفت، ما که بر اثر اصابت ترکش به داخل آب پرتاب شده بودیم، با یک دنیا غم و درد سوختن برادر باکری و دیگر مجروحان را مشاهده کردیم، در حالی که نمی توانستیم کاری انجام دهیم. بر اثر اصابت موشک، قایق به سمت شرق دجله حرکت داده شد و در نقطه ای کنار خشکی توقف کرد.

به دلیل آتش دشمن از سمت غرب دجله، نتوانستیم کنار قایق برویم. شب هنگام به آن سمت رفتیم، اما متأسفانه، هیچ اثری از شهید باکری و دیگران نبود.

پی نوشت ها

- (۱) سند شماره ۱۵۷۵۵/ن، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: نوار مصاحبه برادر کریم فتحی مسئول اطلاعات عملیات لشکر ۳۱ عاشورا، ۲۲/۲/۱۳۶۴
- (۲) سند شماره ۰۶۲۶، آرشیو مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
- (۳) گزارش اطلاعات نظامی ص. ۲۷
- (۴) نوار شماره ۲۲ قرارگاه نجف گزارش برادر غلامرضا محرابی از اطلاعات عملیات قرارگاه نجف.
- (۵) اطلاعات موجود در گزارش عملیات بدر به شماره ۰۶۲۵، مبین این است که دشمن پیش از حرکت جناح چپ گردان امام حسین (ع)، در مورد عملیات هوشیار شده بود. در این باره، برادر آزادی از طرح عملیات قرارگاه کربلا به مسئولان قرارگاه گفته بود: "از سرشرب تا حالا دشمن حدود ۴۰ منور زده است.
- (۶) سند شماره ۱۰۶۲۵/گ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: گزارش راویان قرارگاه مرکزی در عملیات بدر، صص. ۱۶۷ - ۱۷۲
- (۷) مشاهدات و شنیده های راوی لشکر ۳۱ عاشورا (محمد اللهیاری).
- (۸) سند شماره ۱۵۷۵۲/ن، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: نوار مصاحبه با محمد اصائلو، ۲۳/۲/۱۳۶۴
- (۹) سند شماره ۰۶۲۵، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: گزارش راویان قرارگاه مرکزی در عملیات بدر، ص. ۸۶